

نگاهی به جریان تاریخ‌نویسی عمومی فارسی در نیمه نخست دوره قاجار:

معرفی و نقد شمس‌التواریخ اثر عبدالوهاب چهارم‌حالی

جواد مرشدلو*

چکیده

جریان تاریخ‌نویسی عمومی فارسی که از قرن چهارم هجری و با ترجمه تاریخ الرسل و الملوك طبری آغاز شد، حیات ممتد و شاکله سنتی خود را تا سده اخیر حفظ نموده است. با این وجود، در تمام این دوره نسبتاً طولانی، ساختار روایی و نگرش حاکم بر این جریان، از زمینه و زمانه تاریخی تأثیر پذیرفته است. این مقاله بر آن است تا ضمن معرفی یک نسخه خطی تاریخ عمومی متعلق به سال‌های میانی دوره قاجار، بررسی و نقد متن و ساختار روایی آن را به عنوان بخشی از سنت تاریخ‌نویسی عمومی فارسی و با توجه به تحولات تاریخی زمینه و زمانه تألیف متن مورد توجه قرار دهد. پرسش اصلی که در این بررسی مد نظر است، آن است که شمس‌التواریخ به عنوان یک متن تاریخ عمومی که در سال‌های میانی قرن سیزدهم هجری تألیف شده است تا چه میزان می‌تواند در رسیدن به درکی از جریان تاریخ‌نویسی عمومی فارسی در دوره یادشده یاری رساند.

کلیدواژه‌ها: شمس‌التواریخ، عبدالوهاب چهارم‌حالی، تاریخ‌نویسی عمومی فارسی، ساختار روایی، متن، دوره قاجار.

نگارش تاریخ عمومی فارسی در ایران پس از اسلام، جریانی طولانی و ممتد بوده است که اگرچه از بدو پیدایش در قرن چهارم تا قرون اخیر ساختاری نسبتاً مشابه را حفظ نموده، به اقتضای زمانه، چه به لحاظ شکلی و چه محتوایی شاهد تغییر و تحولاتی نیز بوده است. اگر سرآغاز این جریان را ترجمه تاریخ طبری به همت بلعمی به زبان فارسی بدانیم، می‌توان با بررسی و ارزیابی شمار قابل ملاحظه تواریخ عمومی فارسی که از آن زمان به بعد و تا قرون اخیر به نگارش درآمده‌اند، جوهره سیر تغییر و تحول این جریان را دریافت. قطعاً ارائه تصویری کامل و جامع از این روند، نیازمند بررسی و نقد کل و یا دست کم موارد برجسته این متون در سراسر دوره مورد نظر بوده، وقت فراوان و پشتکاری قابل ملاحظه نیازمند است. در این بین این واقعیت نیز که بخش قابل توجه‌ای از متون تاریخ عمومی که از دوره صفوی به بعد نوشته شده‌اند و عمدتاً بخش مربوط به دوره‌های پسا-صفویه این منابع هنوز به همان صورت نسخه خطی باقی مانده و بخت تصحیح و چاپ نیافته است، مانعی دیگر بر سر راه انجام یک بررسی جامع و مانع از سیر تحول تاریخ نویسی عمومی فارسی است. ضمن اینکه با توجه به این نکته که هریک از این متون فرآورده مقطع زمانی خاصی از جریان یادشده است، معرفی و نقد بسنده آنها نیازمند اشراف نسبی بر سیمای فراگیر جریان تاریخ نویسی فارسی به ویژه گونه عمومی آن است. در واقع تعیین جایگاه متون مورد نظر در عرصه جریان تاریخ نویسی عمومی فارسی، میزان پیوستگی آن با سنت غالب تاریخ نویسی و تأثرات احتمالی آن از شرایط تاریخی روزگار نویسنده از این رهگذر میسر است. مؤلف این مقاله کوشیده است، ضمن معرفی یکی از این متون، یعنی شمس التواریخ اثر «عبدالوهاب چهارمحالی»، در حد بضاعت، آن را در زمینه گسترده تری یعنی «جریان تاریخ نویسی عمومی فارسی» بررسی نموده، جایگاه این متن را چه به عنوان عنوان تاریخی عمومی متعلق به اواسط سده سیزدهم هجری قمری و چه به عنوان بخشی از یک جریان ممتد و ریشه‌دار ارزیابی کند. مسأله اصلی در این بررسی عبارت است از این که شمس التواریخ به مثابه یک متن تاریخ عمومی فارسی متعلق به دوره مذکور تا چه میزان می‌تواند معرف جریان تاریخ نویسی عمومی فارسی و تغییر و تحولات این جریان باشد.

مشخصات ظاهری نسخ موجود

بر مبنای فهرست استوری - برگل، تنها دو نسخه از شمس التواریخ موجود است که از این دو نیز یکی در اختیار براون بوده و نسخه دیگر که موضوع این بررسی است در بخش نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و به شماره ۳۴۲۸ نگهداری می‌شود. نسخه مذکور دارای جلد تیماج سرخ ضربی و کاغذ فرنگی است و مقدمه و فهرستی که متعلق به نسخه اصل نبوده و اخیراً افزوده شده است. اصل نسخه به خط نسخ ایرانی و فارغ از هرگونه تذهیب و صفحه‌آرایی‌های معمول در دوره تألیف است. صرفاً عناوین باب‌ها و نام کسان با مرکب قرمز نوشته شده است. در فهرست استوری - برگل این احتمال که هریک از این دو نسخه تحریر خود مؤلف باشد، عنوان شده است. در مورد نسخه مورد نظر، وجود حواشی نسبتاً زیاد، خط نه چندان استادانه متن و نوسان کیفی قلم محرّری که در مواردی به ضعف گراییده نیز وجود تعدادی صفحات سفید که به ظاهر قرار بوده است بعداً کامل گردد و نهایتاً نبود ذکری از محرّری احتمالی، این حدس را تقویت می‌کند. این نسخه از صفحه نخست تا پایان ناتمام خاتمه دوم (بدون احتساب مقدمه و فهرست افزوده شده) دربرگیرنده ۲۶۳ برگ و (بر مبنای صفحه‌گذاری مقدمه‌نویس) ۵۱۷ صفحه است که صفحات ۲۳۴/۴۵۹ ب، ۲۳۵/۴۶۰ الف، ۲۳۵/۴۶۱ ب، ۲۳۶/۴۶۲ الف، ۲۵۰/۴۹۳ ب، ۲۵۱/۴۹۴ الف و ۵۱۷/۲۶۳ ب، سفید یا ناکامل است.

مؤلف

مؤلف شمس التواریخ در سرآغاز ناقص اثرش در اشاره‌ای اجمالی خود را «صدرنشین محفل عزلت و بادیه پیمای سبیل ضلالت عبدالوهاب متخلص به قطره من محال اربعه از محالات اصفهان» معرفی نموده، به همین مختصر بسنده کرده است (۱/۳). اما خوشبختانه همان طور که از تخلصش پیداست، وی از جمله شاعران روزگار فتحعلی شاه و محمدشاه بوده و همین بهانه‌ای شده است تا نام و یادی از او در شمار معتنابهایی از تذکره‌های مربوط به دوره یاد شده بیاید. با این وجود، متأسفانه هیچ یک از این منابع سیمای کاملی از هویت مؤلف شمس التواریخ به دست نمی‌دهند که علت اصلی این امر نیز، زمان تألیف این تذکره‌ها و تکرار اطلاعات در بیشتر آنها است. محمود میرزا قاجار که ظاهراً عبدالوهاب چهارمحالی مؤلف شمس التواریخ بخشی از

زندگیش را ملتزم آستان وی بوده است و دور نیست که تشویق و حمایت این شاهزاده قاجاری و اطرافیانش از جمله انگیزه‌های تألیف این تاریخ بوده باشد،^۲ در تذکره سفینه‌المحمود از او با عنوان «بحر کمال و دریای مقال، بادبان سفینه سخن و لنگر کشی در کلام مستحسن» یاد می‌کند که «اصلش از چهار محال اصفهان» بوده و در آغاز عمر در آن دیار اقامت داشته است.^۳ به نوشته محمود میرزا، عبدالوهاب «از رنج سلوک» حکام آن دیار قطعه‌ای در هجای ایشان سروده و «تلافی اجحاف گزاف حاکم کرده»، آن گاه آن بلد را ترک نموده، روانه تهران شده است و سرانجام وی را به درگاه غریب نواز شاهزاده قاجار رهنمون گشته‌اند. بنابراین گزارش، عبدالوهاب علاوه بر شعر و شاعری در «تمام امور چاکری» نیز از دیگر همگنان سر بوده است.^۴ دیگر آن که وی در زمان تألیف سفینه‌المحمود (۱۲۴۰ ه. ق) مقیم آستان شاهزاده بوده، شاهزاده سعیدی به کمال و کوششی وافر در تربیتش روا داشته است.^۵

فاضل خان گروسی در تذکره انجمن خاقان افزوده است که عبدالوهاب چهار محالی «چندی در هر شهر و دیاری به امید مهری از شهر یاری راه رفته، صدمه‌ها خورده و هجوها گفته، تا آخر در شهر نهاوند به شرف ملازمت نواب کامیاب محمود میرزا رسیده است». ^۶ همین نقل بی‌کم و کاست در نگارستان دارا نیز آمده^۷ و مؤلف تذکره دلگشا نیز همین آگاهی‌ها را البته با بیانی متفاوت، آورده است.^۸ رضاقلی خان هدایت افزوده است که قطره، دیوانی موسوم به فتح‌نامه در بحر تقارب و مشتمل بر ده هزار بیت سروده و بیست هزار بیت هم در غزوات و فتوحات پیامبر (ص) و امام علی (ع) به نظم کشیده است.^۹ میرزا محمدعلی بهار، مؤلف تذکره مدایح معتمدیه، که مشتمل است بر زندگی‌نامه و احوال شماری از ادبا و رجال دوره قاجاری و بهار آن را به نام منوچهر خان معتمدالدوله () ، ۱۲۶۳ ه. ق)، حاکم اصفهان در روزگار حکومت محمدشاه پرداخته است، آگاهی‌های نسبتاً ارزنده‌تری راجع به احوال عبدالوهاب چهار محالی در اختیارمان می‌نهد. بهار می‌نویسد:

میرزا عبدالوهاب پیری است خجسته شمیم و خضری فرشته مقدم از بزرگان و سترگان چهار محال اصفهان و جهاندیدگان و تجربه‌آموختگان آن سامان... در آوایل حال جامع مراتب کمال و صاحب مراحل مقال گردید به نوعی که استادان سخن در خدمتش به اکتساب علوم و از حضرتش به اقتناء فنون می‌کوشیدند. وقتی بنیابت حکومت چهار محال محسود الاشباه و مغبوط

الامثال گردید بواسطه بعضی امور دیوانی روی به آستان خسرو راستان و قبله جهان، فتحعلی شاه جنت آرامگاه گذاشته، در صفحه آن پیشگاه و عرصه آن بارگاه از ابکار افکار، حلاوت بخش شفاه و شورانگیز افواه گردانید و نیز بعد از رحلت خاقان مغفور در دارالسلطنه اصفهان که اشرف بقاع و احسن اقطاع ارض است، رحل اقامت و بنیاد استقامت نهاده خاصه اکنون که به برکت موکب همایون و یمن دولت روزافزون غیرت باغ جنان و حسرت روضه رضوان آمده میرزای مزبور همه روزه فارغ البال و آسوده از ملال به انشاء قصیدت همت گمارد... ۱۰

در این گزارش نیز همچون موارد پیشین هیچ اشاره‌ای به مبادرت عبدالوهاب قطره به تاریخ‌نویسی دیده نمی‌شود که اگر زمان تألیف آن، پیش از ۱۲۶۰ ه. ق، ۱۱ سالی که قطره نوشتن تاریخش را آغازید، بوده باشد توجیه پذیر است. با این حال این گزارش نسبت به موارد پیشین متأخر بوده و نکاتی چند در آن قابل توجه است؛ نخست آن که در زمان تألیف تذکره مذکور، عبدالوهاب مسنّ و مقیم اصفهان بوده و پیش‌تر مدتی نیابت حکومت چهارمحال را داشته است. بعید نیست نیابت حکومت وی بر چهارمحال با بخشی از سال‌های حکمرانی محمود میرزا بر لرستان (۱۲۴۱-۱۲۵۰ ه. ق) مصادف بوده باشد. دیگر آن که وی در زمره مقرّبان دربار خاقان مغفور نیز بوده است. از آن جا که بنا به گزارش بهار، «میرزا لطف‌الله» پسر عبدالوهاب و متخلّص به «دریا» نیز مدتی نیابت حکومت «قریه اردستان» را داشته،^{۱۲} چنین می‌نماید که روابط مؤلف شمس‌التواریخ با حکومت قاجاریه فراتر از مدّاحی و شاعری دربار ایشان بوده است. اما نکته عجیب آن که در گزارش بهار هیچ اشاره‌ای به حضور قطره در درگاه محمود میرزا نیامده است. منابعی هم که پس از این تاریخ نوشته شده‌اند از آن جا که مبنای گزارش خویش را همین مراجع قرار داده‌اند، نامی از شمس‌التواریخ نمی‌برند. آقابزرگ طهرانی که سال‌ها بعد اثر سترگش را تألیف نموده و از میرزا لطف‌الله دریا فرزند و «عمان سامانی» نوه قطره و شماری دیگر از این خاندان شاعرپیشه یاد کرده، در معرفی او به همان نقل مجمع‌الفصحاقناعت می‌نماید.^{۱۳} بدتر این که نه این منبع و نه حدیقه الشعرا که تذکره‌ای متأخر است، به تاریخ مرگ قطره اشاره‌ای نکرده‌اند.^{۱۴} صاحب الذریعه صرفاً به زنده بودن وی در زمان تألیف مجمع‌الفصحاق اشاره کرده که اگر بنا بر حدس مصحح تذکره مزبور، تألیف آن را از سال ۱۲۵۸ ه. ق تا ۱۲۸۸ ه. ق به طول

انجامیده باشد، اشاره دقیق و کارگشایی نیست. بدین ترتیب سال‌های پایانی زندگی مؤلف شمس‌التواریخ که به احتمال زیاد تاریخ وی نیز محصول همین سال‌هاست، گرفتار ابهام است. البته در فهرست استوری - برگل به صورت ناقص سال‌های ۱۲۶۶/۵۰-۱۸۴۹ (بر مبنای نوشته اوژن)، ۱۲۷۰/۴-۱۸۵۳ (بر مبنای گزارش نیکزاد) ۱۲۸۴/۸-۱۸۶۷ (بر اساس حدس دانش پژوه)^{۱۵} به عنوان زمان احتمالی مرگ وی عنوان شده است^{۱۶} که دقیق نمی‌نماید. مهم‌ترین دلیل این ادعا عدم ذکر از وقایع سال‌های پایانی حکومت محمدشاه و به ویژه وفات وی در شمس‌التواریخ و ناقص ماندن بخش‌هایی از کتاب است. در این زمینه با در نظر گرفتن این حدس که نسخه مورد بررسی احتمالاً به قلم خود مؤلف سمت تحریر یافته، می‌توان گفت که مؤلف چندی پس از خاتمه آن کار فوت نموده و حتی فرصتی کافی برای رفع کاستی‌های اثر خویش، نیافته است. کما این که وی در دیباچه به «پریشانی حال و اختلال احوال» خود نیز اشاره نموده است (۱/۳ ب).^{۱۷}

متن شمس‌التواریخ

الف: نثر

همان‌طور که در معرفی عبدالوهاب قطره اشاره شد، وی در اصل شاعری برجسته و صاحب چند دیوان و هزاران بیت شعر بوده و ظاهراً در سال‌های واپسین زندگی به تألیف شمس‌التواریخ روی آورده است. از این رو تاریخ‌نویسی حرفه و هنر اصلی او نبود و طبعاً وی نیز همچون بسیاری از تاریخ‌نویسان ادیب متن را جلوه‌گاه مهارت خویش در نثرپردازی می‌پنداشت. قطره زمانی تاریخ خود را می‌نوشت که اوج مکتب بازگشت ادبی بود و ساده‌نویسی حتی در اعلان‌ها و فرمان‌های شاهان نیز نمود یافته بود.^{۱۸} نگاهی به متونی چون: ناسخ‌التواریخ، اکسیرالتواریخ و روضة‌الصفای ناصری حاکی از تشبیت سبک تاریخ‌نویسی روان و مغلق‌گریزی بود که شماری از تاریخ‌نویسان دوره افشاریه و زندیه چون میرزամهدی خان استرآبادی و ابوالحسن غفاری آن را بنیان نهاده و مفتون دنبلی و خاوری شیرازی از تاریخ‌نویسان دوره فتحعلیشاه توسعه‌اش داده بودند.^{۱۹} با این وجود تاریخ‌نویسان دیگری نیز چون محمدرضی مستوفی و محمدصادق وقایع‌نگار که به همین دوره تعلق داشتند، پیرو همان سبک تطویل‌گرا و مغلق‌پرداز سنتی بودند. شمس‌التواریخ که متنی نسبتاً روان است، نه چون مآثرسلطانیه و

تاریخ ذوالقرنین ساده و کم‌پیرایه است و نه همچون زینت‌التواریخ و تاریخ جهان‌آرا سرشار از تطویل و اغلاق. به عبارتی مؤلف شمس‌التواریخ با وجود شهرتش به نثرپردازی و سخنوری متنی به دست داده است که نه تنها خسته‌کننده نیست بلکه در مواردی لذت‌بخش است.^{۲۰} به نظر می‌رسد متن شمس‌التواریخ دارای اگر نه همه، بیشینه معیارهایی است که ملک‌الشعراء بهار به عنوان ویژگی‌های نثر ممتاز میرزاابولقاسم قائم‌مقام برشمرده است.^{۲۱} در نثر شمس‌التواریخ ردپایی از سره‌نویسی که در برخی متون این دوره از جمله منشآت یغمای جندقی، نامه خسروان و متون نوزردشتی جلوه نمود، دیده نمی‌شود و واژگان و ترکیبات گاه نامأنوس عربی فراوان است. قطره اما اصراری در بهره‌گیری از واژه‌ها و اصطلاحات ترکی-مغولی نداشته است و صرفاً در بخش مربوط به مغولان شمار این واژگان بیشتر است. وی همچنین از به کارگیری سال‌شماری ترکی که هنوز در برخی متون این دوره رواج داشت، پرهیز نموده است.

ب: ساختار و محتوای متن

قطره تاریخ خویش را «بر سبیل اجمال از ابتدای آفرینش» تا روزگار «دولت جاوید قدرت ... محمدشاه غازی» در یک مقدمه، چهل باب و دو خاتمه مرتب نموده است. مقدمه (۴/۵ الف تا ۳۸/۲۲ الف) دربرگیرنده ذکر آفرینش، مشاهیر انبیاء و حکماء، سیره پیامبر اسلام، خلفای راشدین و امامان می‌باشد. باب نخست (۳۹/۲۲ ب تا ۴۷/۲۶ ب) به ذکر تاریخ خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس اختصاص یافته و در باب دوم (۴۸/۲۷ الف تا ۹۱/۴۸ ب) ذکر تاریخ طبقات چهارگانه ملوک عجم از کیومرث تا یزدگرد شهریار آمده است. باب سوم و چهارم (۹۱/۴۸ ب تا ۱۰۸/۵۷ الف) نیز به ترتیب تاریخ تبايعه یمن و ملوک عرب حیره و نجران را در برمی‌گیرد. سی و شش باب و دو خاتمه بعدی روایتگر تاریخ سلسله‌های کوچک و بزرگ ایرانی و غیر ایرانی بعد از اسلام می‌باشد. در میان سلسله‌های ایرانی به ترتیب صفویه (باب سی و هفتم، ۳۹۴/۲۰۳ الف تا ۴۶۵/۲۳۷ ب با احتساب بخش‌های مربوط به شاه عباس دوم و شاه سلیمان که ناقص مانده است) تیموریان (باب سی و پنجم، ۳۴۱/۱۷۵ ب تا ۳۷۹/۱۹۴ ب) و آل چنگیز (باب سی و سوم، ۲۹۴/۱۵۲ الف تا ۳۲۶/۱۶۸ الف) بیشترین حجم را به خود اختصاص داده‌اند که بیش از یک چهارم حجم کل کتاب است. مجموع صفحات اختصاص یافته به سلسله‌های غیر ایرانی نیز چهل و نه صفحه است که با احتساب

مقدمه و تاریخ خلفا و تبایعه یمن و ملوک عرب قبل از اسلام بالغ بر ۱۰۷ صفحه می‌باشد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد قطره در تاریخ خود گونه‌ای توزیع طبیعی را رعایت نموده است. با این وجود اختصاص ۷۱ صفحه به صفویان در مقابل سه صفحه (۲۳۸/۴۶۶ الف تا ۲۳۹/۴۶۹ ب) اختصاص یافته به نادر و احفاد او می‌تواند بسیار گرایش ذهنی مؤلف باشد.

البته نگاه کلی و در عین حال دقیق به متن شمس‌التواریخ می‌تواند به دریافتی بهتر از ذهنیت مؤلف یاری رساند. در روایت خاص شمس‌التواریخ سه ویژگی عمده خودنمایی می‌کند؛ نخستین مورد گرایش‌های مذهبی مؤلف است که در جای جای متن و به ویژه بخش‌های آغازین آنچه در لحن وی و چه در بیان و تأکیداتش بروز نموده و حاکی از ذهنیت متعصب مذهبی، گرایش شدید به تشیع امامی و بیزاری از تسنن است. این ذهنیت اگرچه برکل روایت سایه افکنده، در مواردی نظیر ذکر وقایع جانشینی پیامبر و تاریخ خلفا جلوه پررنگ‌تری دارد. مؤلف که تاریخ خود را «به نام نامی همیون و اسم مبارک میمون، مطلوب هر طالب، افتخار دودمان غالب، هژبر سالب، غالب کل غالب، مظهر العجایب و مظهر الغرایب، مُفَرِّقِ الکتاب، شهاب‌الله الثاقب، علی بن ابی طالب..» آغاز نموده است، مدفن آدم نبی را «بنابر قول صحیح اثنی عشرین» در نجف اشرف و در پهلوی «مشهد شاه مردان» قرار داده (۵/۵ب)، مکان ساخته شدن کشتی نوح را مسجد کوفه دانسته (۶/۶الف) و بهترین خطوط را نیز خط عرب که واضعش «امام برحق و وصی بلافصل است» (۸/۱۱ب). البته این تعلق مذهبی وی در مواردی نیز به بیانی غریب از وقایع انجامیده است که حکایت اقدام «الحاکم»، امام اسماعیلی در واداشتن یکی از علویان مدینه به ربودن اجساد شیخین از کنار مرقد پیامبر (ص) از آن جمله می‌باشد. علوی مذکور که به این منظور نقبی حفر نموده بود، با مشاهده باد و توفان و تندی که ناگهان مدینه را در خود فرو برده، به ناچار از آن کار دست کشیده است (۵۹/۱۱۳الف). و باز شگفت و بسی جالب‌تر، بیان وی از جریان لشکرکشی مشهور سلطان محمد خوارزمشاه به بغداد با هدف برداشتن «الناصر بالله عباسی» از تخت خلافت و احقاق حق علویان و ناکامی وی است که پرداخت آن، نشانگر جوهره خاص تفکر شیعی تاریخ‌نویس ماست:

ناصر بالله عباسی از بیم، شیخ شهاب الدین سهروردی را بحضرت خارزمشاه فرستاد. شیخ آن لشکر جرّار را که دیدند، مرغ هوش از آشیان

سرش پرید، بار یافت و بحضرت خارزمشاه شتافت، سلام نمود جواب نشنود [شنود؟] اذن جلوسش اما نفرمود. شیخ بر سر پا خطبه [ای] انشا نمود و پایانش را بالقب و مناقب آل عباس حق ناشناس و منع از ایدای آن گروه نمود. خارزمشاه گفت: ای شیخ پیغمبر ما کی حکم به تعظیم آل عباس و خلافت ایشان فرمود و کجا نهی از ایدای این ناحق پرستان نموده. مگر تو نشنیده [ای] که خلافت را به نص صریح تصریح به نام علی و آل علی کرده و غاصب حق ایشان را نام به طعن و لعن برده. شیخ آزرده رجعت نموده و خلیفه را آگاه کرد. خلیفه متحیر بود که چه کند از آنجا که آسمانرا با عدوان آل رسول از ازل عهد یاری و پیمان دوستداری است و جهان را با آنقوم ضالّ طریق مددکاری است [چون] خارزمشاه بگریوه حلوان رسید برفی بیوسم بارید. بسیاری از چهارپایان سپاه خارزم تلف گردید [و] [خارزمشاه رجعت گزید... (۱۹۰/۹۹ الف)].

در واقع اعتقاد استوار قطره به حقایق خاندان پیامبر مانع از باور وی به نیروی موهومی که وی از آن به «آسمان» و «جهان» تعبیر نموده و یادآور اعتقاد راسخ قدما به «فلک» و «ستارگان» و دیگر نیروهای فراطبیعی است، نشده و به راحتی از کنار چنین تناقضی گذشته است. البته ارادت مؤلف به خاندان پیامبر (ص) در حجم مطالب اختصاص یافته به ایشان که در برگزیده سه صفحه (۳۶-۲۱/۳۹ الف-۲۲ ب) است تأثیری نداشته و درست همین میزان (۳۹-۲۲/۴۱ ب-۲۳ ب) نیز به تاریخ خلفای بنی امیه اختصاص یافته است.

ویژگی دیگر نگرش تاریخی قطره که آن را می توان ضعف اساسی اثر وی نیز دانست، بیان افسانه وار، اغراق آمیز و نابخردانه از برخی وقایع است. البته این سبک بیان عمدتاً به همان بخش های مربوط به داستان انبیا و ملوک عجم محدود شده و کمتر به بخش بعد از اسلام تسری یافته است. انتساب چهل هزار اولاد و احفاد به آدم (۵/۵ ب)، قدّ صد زرعی قوم عاد (۸/۷ الف)، دفن تابوت یوسف در میانه رود نیل و درآوردنش توسط موسی در زمان مهاجرتش از مصر (۱۳/۱۰ ب)، قصه اسکندر و دریایی که عمق آن به اندازه ای بود که تیش های که در جریان طوفان نوح از کشتی فروافتاده بود هنوز قعر آن را ندیده بود (۱۷/۱۲ ب) تکفیر اسکندر و ضربت هایی که بر سر وی زدند و مردن و زنده گشتنش پس از پانصد سال و بر آمدن دوشاخ بر آن مواضع (۱۷/۱۲ ب) نمونه هایی از این موارد است. به نظر می رسد ماهیت اسطوره ای و

افسانه‌وار روایات مربوط به انبیا و پادشاهان پیش از اسلام خاصه پيشداديان و کيانيان، راه را برای جَوْلان داستان‌پردازی مؤلف گشوده است و البته ردّ پای منابعی چون حیات القلوب (۱۶/۲۷ب) را که با نگرشی عوام‌پسند و بی‌نیاز از آزمون عقل نقّاد نوشته شده‌اند، در این گونه روایات می‌توان جست.

خصیصه دیگر شمس‌التواریخ انعکاس ذهن ادیب مؤلف در متن آن است. این انعکاس را در سه بعد اساسی می‌توان مشاهده نمود؛ نخست اشارات فراوان قطره به دیوان شاعران و گاه تضمین ابیاتی از ایشان در متن و تأکید بر شاعرنازی و ادب‌پروری سلاطین و پادشاهان. دوم پرداخت اغلب نمایشی و حکایت‌گونه از وقایع و رخدادها که خشکی و یکنواختی خسته‌کننده و خاصّ متون رویدادنگارانه را از شمس‌التواریخ زدوده است؛ و سوم ظرافت و نکته‌پردازی که مؤلف در برنمودن برخی زوایای غالباً پوشیده و وقایع تاریخی و خلقیات خاصّ شاهان و امرا به کار گرفته است. مجموع این ویژگی‌ها به علاوه بیان گاه منتقدانه مؤلف از رفتار و کردار شاهان و امرا، اثرش را خواندنی کرده است.

ذکر مجمل یا مفصل وقایع در شمس‌التواریخ از قاعده خاصی پیروی نکرده و عمدتاً تابع سلیقه تاریخ‌نویس بوده است. برای نمونه، در حالی که حجم نسبتاً زیادی به رخدادهایی چون نبرد تیمور و بایزید «قیصر روم» یا سفارت مشهور ایلچیان «شاهرخ» به چین به سال ۸۲۲ ه. ق. (به ترتیب ۳۴۹ تا ۱۷۹/۳۵۵ ب تا ۱۸۲ الف و ۳۵۷ تا ۱۸۴/۳۶۵ الف تا ۱۸۷ ب) اختصاص یافته، اقدامات عمرانی پادشاهان صفوی و کیفیت حضور سفیران خارجی به اجمال تمام (۴۴۵ و ۲۲۷/۴۴۶ ب و ۲۲۸ الف) آمده است. از جمله مزایای شمس‌التواریخ ذکر شمار قابل توجه‌ای از منابع و مآخذ آن در لابلای متن است. این ذکر منابع، افزون بر این که نشان می‌دهد مؤلف تکیه مطلق به منبع ویژه‌ای نداشته، دستکم در مورد تاریخ سلسله‌های ایرانی بعد از اسلام کوشیده است از منابع اصلی همان دوره بهره بگیرد، به خواننده نیز کمک می‌کند، سبک و سیاق استفاده مؤلف از آنها و سلیقه‌اش را در گزینش منابع، ارزیابی نماید. ۲۲ و البته اشاره‌وی به برخی کتب و آثاری که امروزه به احتمال دسترسی به آنها دشوار و چه بسا ناممکن است، نظیر کتابی موسوم به الزام منسوب به حسن صباح (۱۱۵/۶۰ ب)، تاریخ تاج‌الفتح متعلق به عنصری شاعر (۱۴۳/۷۵ ب) و کُرت‌نامه ربیعی (۲۴۱/۱۲۴ ب)، جلب توجه می‌کند. نقطه قوت دیگر اثر قطره، آگاهی‌های جالبی است که در معرفتی برخی سلسله‌های

محلّی نظیر آتابکان لر کوچک و بزرگ به دست داده است. خصوصاً آن که خود اهل همین دیار و مدّتی نیز نایب الحکومه اش بوده است. روی هم رفته متن شمس التواریخ حاکی از تغییری در زاویه نگاه نویسنده آن نسبت به موضوع سنّتی گزارش تاریخی که همانا زندگی و مآثر ملوک و انبیاء و خلفا بود، نیست. در این گزارش نیز همچنان تأکید بر شرح وقایع و رویدادهایی نظیر جنگ و نبردها، جانشینی‌ها و احوال همان بخش از جامعه است که محوریت داشته‌اند.

شمس التواریخ به مثابه تاریخی عمومی

شمس التواریخ بخشی از جریانی ممتدّ و ریشه‌دار است که در زمان نگارش آن واپسین سال‌های حیات سنّتی خویش را می‌گذراند. از این رو درک تحولات جریان تاریخ‌نویسی عمومی فارسی تا این زمان و تعیین مقام و موقعیت اثر مذکور در این زمینه بی‌اشاره‌ای به خاستگاه و نقاط عزیمت جریان یاد شده میسر نیست. سرآغاز تاریخ‌نویسی فارسی در هیئت اسلامی آن ترجمه تاریخ الرسل و الملوک اثر طبری (۳۱۰ ه.ق) بود که اتفاقاً تاریخی عمومی بود. اصطلاح تاریخ عمومی، به طور عام به آثار تاریخ‌نگارانه‌ای اطلاق شده است که افق نگاهشان را فراتر از سلسله یا جریانی خاصّ یا منطقه و محدوده جغرافیایی ویژه‌ای گسترش داده، خود دربرگیرنده طیف متنوعی از ساختارهای روایی می‌باشند. ساختار روایی عامّ تواریخ عمومی فارسی برگرفته از سنت تاریخ‌نویسی عمومی اسلامی - عربی و چهارچوبی بود که تاریخ‌نویسان پیشروی چون بلاذری (۲۷۹ ه.ق) دینوری (۲۸۲ ه.ق) و یعقوبی (۲۸۴ ه.ق) با تلفیق سنن روایی اقوام و ملل مختلف در هیئت روایتی یکپارچه آن را گسترش داده بودند. در این روایت تاریخ عالم قدیم که دو سنّت منسجم روایی تاریخ انبیاء و تاریخ ملوک عجم را در کنار اخبار دیگر اقوام و ملل به هم پیوند داده بود، همچون مقدمه ظهور اسلام که طلیعه دورانی جدید بود، نمایانده شده بود. همانگونه که گیب تأکید نموده، تاریخ عمومی اسلامی به معنای تاریخ جهانی نبود و بعد از ظهور اسلام تاریخ دیگر ملل جاذبه چندانی برای مسلمانان نداشت.^{۳۳} عنوانی که طبری برای اثر سترگ خویش برگزید یعنی تاریخ الرسل و الملوک خود نشانه اهمیت دو سنّت یاد شده بود. در این میان مورد نخست ریشه در روایات قرآنی و سنن تاریخی بین‌النهرین داشت، حال آنکه ساختار روایی منسجم تاریخ ایران پیش از اسلام، در پی افزایش نفوذ

و حضور ایرانیان در جهان اسلام، اهمیت یافتن خراسان پس از روی کار آمدن عباسیان و به همت کسانی چون عبدالله روزبه بن مقفع (۱۳۹ ه. ق) راه خود را به این قالب فراگیر گشوده بود. ضمن این که شمار قابل توجهی از تاریخ‌نویسان پیشرو اسلامی خود ریشه‌ای ایرانی داشتند.^{۲۴}

اثر بلعمی، گرچه در واقع گردانیده‌ی فارسی تاریخ طبری بود، همان‌گونه که دانیل و میثمی تأکید نموده‌اند،^{۲۵} با توجه به جرح و تعدیل‌هایی که در متن اصلی انجام شده بود، آن را باید کاری مستقل دانست. به بیان کاهن، متن فارسی بلعمی در حقیقت، خلاصه یا برگرفته‌ای از متن اصلی بود که در آن، به مطالبی که ربط مستقیمی با ایران نداشت کمتر توجه شده بود.^{۲۶} قطعاً روایت بلعمی در مقایسه با متن طبری که تعلقش به سنت اسلامی نقل حدیث آشکار بود، پرداختی منسجم‌تر داشت. به هر روی این اثر را می‌توان پایه و اساس توسعه جریان تاریخ‌نویسی فارسی، به ویژه گونه عمومی آن در دوره‌های بعد پنداشت.

به رغم رواج تاریخ‌نویسی فارسی در خراسان و سیستان قرن چهارم هجری، تألیف تواریخ عمومی اسلامی در قرن‌های بعد، چنان که بود، به همان زبان عربی تداوم یافت و اوج خود را در اثر بزرگ ابن اثیر (۶۳۱ ه. ق) تجربه نمود. آثاری چون زین الاخبار، مجمل‌التواریخ و القصص و طبقات ناصری نیز که در فاصله ترجمه تاریخ طبری تا رونق تاریخ‌نویسی فارسی در قرون هفتم تا نهم نوشته شدند، انسجام و جامعیت آثار عربی را نداشتند. جهان‌گشایی مغولان و فرادستی ایل‌خانان بر قلمرو تاریخی ایران آغاز دوره‌ای بود که طی آن «تاریخ‌نویسی فارسی به بلوغ رسید».^{۲۷} دست کم در مورد تاریخ‌نویسی عمومی فارسی به جرأت می‌توان مدعی شد، دوره زمانی حدفاصل تألیف جامع‌التواریخ رشیدی تا نگارش روضة‌الصفای میرخواند، شاهد ظهور بزرگ‌ترین و اصیل‌ترین آثار فارسی در این زمینه بود. البته جامع‌التواریخ به دلیل شمولش بر تاریخ اقوام و مردمان گوناگون، تکیه‌اش بر اطلاعات جدید و بهره‌مندی‌اش از آگاهی‌های معتبر نمایندگان این اقوام و ملل نمونه‌ای منحصر به فرد بود. با این وجود این اثر نیز به رغم شهرت بالا و مقام اعلایش در سبک و ساختار روایی، چنان که باید، مورد استقبال تاریخ‌نویسان بعدی قرار نگرفت.^{۲۸} پیش از خواجه رشیدالدین فضل‌الله، قاضی ناصرالدین بن عبدالله بن عمر بیضاوی در اثر کم‌حجم و کمتر شناخته شده‌اش نظام‌التواریخ طرح بدیع از یک ساختار روایی منسجم را در عرصه تاریخ‌نویسی

عمومی فارسی ریخت که زمینه را برای توسعه روایات فربه‌تر در قرون بعد، درون چهارچوب پیشنهادی وی فراهم نموده بود.^{۲۹} در این روایت، برای نخستین بار نزدیک به ۸۰٪ از حجم کل کتاب به تاریخ پادشاهان پیش از اسلام و سلسله‌های مستقل «ایران زمین» اختصاص یافته، مغولان و ایل‌خانان، اسماعیلیان ایران و سلغریان فارس در زمره سلسله‌های ایرانی گنجانده شده بودند. ذکر مکرر از «ایران زمین» در متن نظام‌التواریخ پیامد زوال نهایی فرادستی دستگاه خلافت و تشخص سیاسی - فرهنگی قلمروی تاریخی بود، قلمروی که حکمرانی ایل‌خانان مغول بر آن، دیگر بار تشخص بخشیده بود و این رویداد تأثیری اساسی بر تاریخ‌نویسی عمومی فارسی داشت که از جمله نموده‌های برجسته آن شکل‌گیری روایتی پیوسته و زنجیره‌وار از تاریخ سلسله‌های ایران بود. این ساختار روایی (اوج خود) در مکتب تاریخ‌نویسی هرات^{۳۰} و آثار حافظ ابرو و به ویژه میرخواند را تجربه نمود. میرخواند با ارائه روایتی پرداخته، منظم و در همان حال ساده، از میراث تاریخ‌نویسی فارسی تا زمان خویش، تاریخ‌نویسان نسل‌های بعدی را نیز کاملاً متأثر نمود.^{۳۱} تنها چند سده بعد و درست زمانی که رضاقلی خان هدایت در اندیشه تکمیل روضه‌الصفاء بود، محمدتقی خان سپهر در ناسخ‌التواریخ طرحی نو در انداخت که در واقع دست‌کم در مجلدات نخست بازگشتی بود به ساختار روایی نامسجم طبری.

اما ساختار روایی شمس‌التواریخ که به هر روی میراث‌دار تاریخ‌نویسی تیموری نیز بود، علاوه بر تأثیرات قاطعی که از تحولات دوره‌های متأخر پذیرفته، اصولاً از انسجام و انتظام آثار این دوره بی‌بهره است. مهم‌تر آن که در روایت عبدالوهاب چهارم‌محالی تعلق خاطر خاصی به ایران و ایران‌زمین دیده نمی‌شود و کوشش مؤلف آن بوده است که تا حد امکان، تاریخ سلسله‌های قدیم و جدید، چه در ایران و چه خارج از آن را در اثر خویش بگنجانند. در این نوع روایت، یعقوبی را باید الگوی اصیل و پیشرو در عرصه تاریخ‌نویسی عمومی اسلامی دانست که جلد نخست تاریخ خویش را به ذکر تاریخ ملل و اقوام مختلف اختصاص داده بود، گرچه مؤلف شمس‌التواریخ به احتمال الگوی متأخرتری داشته است.

سیمای فراگیر تاریخ‌نویسی عمومی فارسی از آغاز دوره صفویه به بعد حکایت از افول نسبی این جریان در مقایسه با گونه‌های دیگر از جمله وقایع‌نگاری دارد. قطعاً دگرگونی‌های بنیادی که در پی به قدرت رسیدن صفویان، در سپهر تمدن و فرهنگ

ایرانی رخ نمود، در این تحوّل نقش اساسی داشت. این واقعیت را که پادشاهان صفوی همچون مغولان و تیموریان جهانگیر نبودند، لیکن سلسله‌ای مقتدر و پایدار را در ایران بنیان نهادند که قلمروی نسبتاً مشخص و هویتی تعریف شده و متفاوت با سلسله‌های حکومت‌گر پیشین داشت، می‌توان از دلایل اصلی رونق تاریخ‌نویسی و وقایع‌نگاری در این دوره دانست.

رسمیت یافتن آیین تشیع امامی در ایران عامل پراهمیت دیگری بود که بر تاریخ‌نویسی عمومی صفویه به بعد تأثیری قاطع داشت. این رخداد سبب ساز تغییر نگرش تاریخ‌نویسان به خصوص در گزارش رخداد‌های مربوط به سیره پیامبر (ص)، خلفای راشدین، امامان و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس گردید. این تغییر نگرش چه در ساختار روایت و تنظیم گزارش‌ها و چه در متن و محتوای آن و حتی گزینش منابع مرجع جلوه نمود. البته معنای این گفته آن نیست که پیش از این دوره در میان تاریخ‌نویسان تعلق خاطری به امامان شیعه وجود نداشت. فخرالدین بناکتی و حمدالله قزوینی هر دو در آثار خویش هرچند به اجمال، تاریخ دوازده امام را گنجانده بودند.^{۳۲} بخش قابل توجهی نیز که می‌خواند و نوه‌اش در آثار خود به زندگی و مناقب و مفاخر ایشان اختصاص داده‌اند،^{۳۳} بیان‌گر تشدید گرایش به تشیع امامی در تاریخ‌نویسی متأخر تیموری است. اما نگاهی به شکل و محتوای برخی تواریخ عمومی دوره صفوی نظیر لب‌التواریخ یحیی بن عبداللطیف قزوینی، زبدة‌التواریخ کمال منجم^{۳۴} و تاریخ نگارستان و نسخ جهان‌آرا هر دو از قاضی احمد غفاری کاشانی، می‌توان تا اندازه‌ای به دامنه این تغییرات واقف گشت. برای مثال مؤلف لب‌التواریخ ترتیب رایج در گزارش تاریخ عمومی را کنار نهاده و اثر خویش را با ذکر احوال روزگار پیامبر و ائمه هدی آغاز نموده است.^{۳۵} قاضی غفاری نیز در تاریخ نگارستان به همین ترتیب عمل کرده^{۳۶} و در اثر دیگرش، نسخ جهان‌آرا، تاریخ پیامبر (ص) و ائمه را ذیل تاریخ انبیاء و اوصیاء آورده، و از ذکر تاریخ خلفای سه‌گانه به طور کامل صرف نظر کرده است.^{۳۷} این در حالی است که قاضی غفاری در اثر اخیر کوشیده است روایت جامع و فشرده‌ای از تاریخ کلیه سلسله‌های بزرگ و کوچک شناخته شده تا آن زمان چه در ایران و چه خارج از آن به دست دهد.

از جمله دگرگونی‌های اساسی که به عنوان میراث صفویان در عرصه تاریخ‌نویسی عمومی فارسی در دوره‌های بعدی به ویژه در بخش‌های مربوط به تاریخ پیامبر خلفا و

امامان خودنمایی می‌کند، ظهور قابل ملاحظه برخی منابع جدید از جمله آثار فارسی ملا محمدباقر مجلسی (، ۱۱۱۰) به عنوان منابع مرجع تاریخ‌نویسان و ذکر مکرر احادیث از پیامبر و امامان و اختصاص بخش‌هایی از آن آثار به ذکر معجزات و کرامات ایشان است. استناد به منابع شیعه البته پدیده نوری نبود و برای مثال خواندمیر در حبيب السیر در ذکر تاریخ امامان به منابعی چون روضة الشهداء، كشف الغمه، ارشاد شیخ مفید و اعلام الوری استناد جسته بود.^{۳۸} اما منابع جدید ماهیتی نسبتاً متفاوت با آثار مذکور داشت که مهم‌ترین وجه آن غلبه نگرش توده‌پسند و نسبتاً تعصب‌آمیز در نقل مطالب بود. زبدة التواریخ محمد محسن مستوفی در زمره آثاری است که می‌تواند تصویری رسا از این دگرگونی‌ها به دست دهد. مستوفی حجم قابل توجهی از اثر خود را به تاریخ پیامبر و روزگار وی، امامان و خلفای سه‌گانه تخصیص داده است. در این بخش وی ضمن این که تلاش کرده است از پاره‌ای منابع اهل سنت نظیر ملل و نحل شهرستانی، صحیحین و ترجمه فتوح ابن اعثم کوفی اثر محمد بن احمد مستوفی بهره بگیرد، تکیه اصلی‌اش بر آثار مرحوم مولانا محمد باقر [مجلسی] خصوصاً حق‌الیقین و حیات القلوب و منابعی از این دست بوده و نگرش جانبدارانه مذهبی در گزارش وی عیان است. ضمن این که مستوفی حجم قابل ملاحظه‌ای را نیز به شرح معجزات و کرامات پیامبر (ص) و ائمه (ع) اختصاص داده است. در مقابل، وی بخش مربوط به تاریخ پادشاهان قدیم ایران را خلاصه و کوتاه برگزار نموده و از میان سلسله‌های ایرانی پس از اسلام نیز تنها بخش مربوط به سلاطین جنت‌مکین صفویه^{۳۹} را به تفصیل آورده است.

اما در میان متون تاریخ عمومی دوره صفوی، تاریخ نسخ جهان‌آرا، اثر قاضی احمد غفاری کاشانی، از منظر نوع ترکیب و شمولش بر تاریخ شمار متنوعی از سلسله‌ها و ملل، نزدیک‌ترین نمونه به شمس‌التواریخ است. برخلاف عبدالوهاب چهارمحالی که اشاره خاصی به انگیزه‌اش از تألیف چنین تاریخی نکرده است، قاضی غفاری در مقدمه اثر خود غرض از تألیف چنان تاریخی را یکی اثبات این نکته که «مبانی کریاس این دولت ابد اساس [= صفویه] منصوص کائهم بیان مرصوص است» و دیگر تعیین مقام بی‌همتای سلسله صفوی در قیاس با «جمیع طبقات این خواقین عالی درجات» عنوان نموده است. در واقع در طرح نسخ جهان‌آرا، طبقات پرشمار و سلسله‌های بزرگ و کوچک پادشاهان و خواقین همچون مقدمه‌ای بر ظهور دولت صفوی نماینده شده است

و بخش اصلی و مفصل کتاب نیز وقایع این دوره را به صورت سال‌شمار تا سال ۹۷۲ ه. ق شامل می‌شود. مؤلف تاریخ جهان‌آرا در عین حال اشاره کرده است که «عمری» را صرف کسب اطلاع از «خصوصیات احوال سلاطین روی زمین از قدما و متأخرین» کرده و اطلاعاتی را که در «رسایل متفرقه» پراکنده بوده، در یک رساله گردآورده است. عبدالوهاب قطره در شمس‌التواریخ صرفاً از تاریخ نگارستان قاضی غفاری نام برده، اشاره‌ای به نسخ جهان‌آرا نمی‌کند. ضمن این که با وجود شباهت زیاد این دو تاریخ، نقاط افتراق و تفاوت آنها نیز کم نیست. برای نمونه، مؤلف نسخ جهان‌آرا، دامنه وسیع و متنوع‌تری از تاریخ سلسله‌های شناخته شده تا زمان خود را در کتاب فراهم آورده است و به ناچار در مواردی بسیار به شرحی مجمل و گاه - مثلاً در ذکر ملوک بابل (صص ۳۵-۳۶) در حد ذکر نام پادشاهان بسنده نموده است. اما شمس‌التواریخ اگرچه از جامعیت و نظم اثر قاضی غفاری بی‌بهره است، حتی در مورد سلسله‌های گمنامی چون ملوک نیمروز و آل خلف (۲۳۳-۲۳۳/۱۲۰ - ۱۲۲ ب) نیز تفصیل نسبی را رعایت کرده است. افزون بر این روایت قاضی غفاری در مقایسه با شمس‌التواریخ خشک و از نکته‌پردازی و ظرافت ادبی بی‌بهره مانده است. از سوی دیگر عبدالوهاب قطره خود را بی‌نیاز از آن دیده است که همچون مؤلف نسخ جهان‌آرا، گونه‌ای فصل‌بندی و اصل و فرع نمودن سلسله‌ها را در ساختار اثرش رعایت نماید. وی تاریخ سلسله‌های مختلف را تقریباً با یک ترتیب زمانی ذیل یکدیگر آورده است و در مواردی هم نظیر باب پنجم (۱۰۸/۵۷ الف تا ۱۲۱/۶۴ ب) که به اسماعیلیه ایران و مصر اختصاص دارد و باب‌های پانزدهم و شانزدهم (۲۱۰/۱۰۹ الف تا ۲۲۴/۱۱۶ الف) که به ترتیب دربرگیرنده تاریخ آل بویه و آل زیار است، چنین ترتیبی به هیچ وجه رعایت نشده است. نهایتاً این که گرچه قطره تاریخ خویش را در سال ۱۲۶۰ ه. ق یعنی نیم قرن پس از استیلای قاجارها بر ایران زمین می‌نوشت، در کتاب خود نه تنها وزن خاصی برای این سلسله قایل نگشت، بلکه بخش اختصاص یافته به ایشان (خاتمه نخست: ۴۸۴/۲۴۶ الف تا ۴۹۲/۲۵۰ ب) در مقایسه با باب سی و هفتم که تاریخ صفویه را شامل می‌شود، نشان از جایگاه آن سلسله در ذهن مؤلف دارد. با تمام این تفصیلات، شاید بتوان شمس‌التواریخ را نمونه قاجاری تاریخ نسخ جهان‌آرا قلمداد نمود، با این تفاوت اساسی که قطره در اثر خود بیش از آن که در اندیشه سلسله هم‌روزگار خود باشد، کوشید روایتی دانشنامه‌وار و فشرده از تاریخ تمامی سلسله‌های شناخته شده تا روزگار خویش را به دست دهد و بی‌شک در این راه میراث‌دار سنتی ریشه‌دار و کهن بود.

شمس التواریخ در متن تاریخ قاجار

شمس التواریخ به همان میزان که ریشه در سنت تاریخ نویسی عمومی فارسی داشت، از زمینه تاریخی زمانه اش یعنی نیمه نخست دوره قاجار نیز متأثر بود؛ اگرچه این تأثیرپذیری احتمالاً محدود و از جنبه های خاصی بود. والدمن و میثمی هر دو بر اهمیت نقد متون تاریخ نگارانه با توجه به زمینه و زمانه تاریخی شکل گیری آنها تأکید نموده اند.^{۴۰} در این بخش نیز از همین منظر تلاش می شود به دو پرسش پاسخ گفته شود: نخست این که شمس التواریخ تا چه میزان برآیند زمینه تاریخی روزگار خویش است و تا چه میزان می تواند برای محقق تاریخ قاجار سودمند باشد. دیگر آن که این متن به عنوان تاریخی عمومی که در سال ۱۲۶۰ ه. ق نوشته شده، تا چه حد از تحولات جریان تاریخ نویسی عمومی این دوره متأثر بوده است.

الف؛ زمینه تاریخی در متن شمس التواریخ

همان طور که پیشتر اشاره شد مؤلف شمس التواریخ بخش نسبتاً کم حجمی را به تاریخ ایران دوره قاجاریه اختصاص داده است. وی رویدادهای سال های حکومت آغامحمدخان و فتحعلی شاه را به ایجاز تمام برگزار نموده و خواننده علاقه مند به آگاهی بیشتر از این دوره را به کتب مبسوط (۴۸۴/۲۴۶ الف) و تاریخ میرزا محمد صادق مروزی، داروغه دفتر همایون (۴۸۷/۲۴۷ ب) ارجاع داده است. با این وجود در همین مختصر نیز نکاتی چند در اشارات وی جلب نظر می کند. از آن جمله می توان به ستایش وی از حاجی محمدحسین خان صدراصفهانی و اقدامات وی در اصفهان که «شرح آبادی او را به هزار دفتر و طومار ثبت نتوان کرد» (۴۸۴/۲۴۶ الف)، بیانش از خاتمه جنگ های ایران و روس (۴۸۶-۴۸۷/۲۴۷ الف و ب)، ذکر شاهزاده «علی میرزا ظل سلطان» که «فی الحقیقه شاهزاده ای خوش اخلاق و بذال و نیکو احوال و محبوب القلوب بود و قلوب از خصال پسندیده اش میل بدو می نمود.» (۴۸۸/۲۴۸ الف)، رویارویی حسن علی میرزا شجاع السلطنه و لنزی [همان لیندسی] در فارس (۴۸۹/۲۴۸ ب)، بیانش از برخورد شاهزاده حسین علی میرزا فرمانفرما با منوچهرخان معتمدالدوله و لیندسی و جاه طلبی شاهزاده (۴۹۰/۲۴۹ الف)، آگاهی های جالب از احوال میرزا ابوالقاسم قائم مقام و حاجی میرزا آقاسی (۴۹۱/۲۴۹-۴۹۰ الف و ب)، فرجام شهربندان هرات (۴۹۲/۲۵۰ الف) و نهایتاً حکمرانی منوچهرخان در اصفهان (۴۹۳/۲۵۰ ب) اشاره نمود.

قطره در بیان سرگذشت و مآثر و آثار قاجاران، لحنی نسبتاً جانبدارانه و ستایش‌آمیز برگزیده است که سیاق رایج تاریخ‌نویسی این دوره است، در عین حال اگرچه از تفصیل وقایع زمان نادر و جانشینانش چشم پوشیده است و این می‌تواند بازخوردی باشد از نفرت قاجاران از جهانگشای افشار و نیز بی‌زاری شخصی مؤلف از اقدامات مذهبی نادر، از ستایش و بزرگداشت کریم‌خان و لطفعلی‌خان زند فروگذار نکرده است. قطعاً این بیان که شاهدی است بر خاطره‌نیکویی که از سلسله زند در کنار صفوی‌ها در ذهن جامعه این زمان ایران وجود داشت، می‌تواند انعکاس خفیف ناخوشنودی این جامعه از شرایط حاکم نیز تلقی شود.

قطره در شرح فرجام جنگ‌های ایران و روس، صلح تحمیلی را پیامد آن دانسته است که

بنابر استحقاق اهل آذربایجان، ولات شکی و شیروان و نخجوان و ایروان و ارمن و قبه و دربند و گنجه با امنای دولت روسیه ساختند و ولایات را در تحت تصرف روسیه انداختند... (۴۸۶-۴۴۷/۴۸۷الف و ب).

وی با تجلیل از «زحمات و صدمات و غزوات و حروب نایب السلطنه» (همان جا) گناه آن شکست را بردوش حکام و ولات نواحی مزبور انداخته و ابراز امیدواری کرده است که «پادشاه صاحبقران [دیگری] ملک ایران را از روس انشاءالله انتزاع نماید» (همان جا).

مؤلف با وجود ذهن متعصب مذهبی‌اش در بیان فرجام کار شاه سلطان حسین و نقش ارباب عمایم در نابسامانی امور، سستی و بی‌عملی شاه و سرانجام سقوط سلسله صفوی لحنی گزنده و طعنه‌آمیز برگزیده است که یادآور بیان محمدهاشم آصف در دستم‌التواریخ است.^{۴۱} وی چنین بیانی را در چند مورد نیز تکرار نموده است.

با توجه به نزدیک بودن زمان نگارش این دو تاریخ و همزمانی آنها با دوره‌ای که هم حکومت قاجار و هم بخش‌هایی از جامعه به ویژه اهل تصوف از نفوذ و قدرت رو به گسترش علمای اصولی ناخوشنود و نگران بودند، بعید نیست که این بیان گزنده بازخوردی باشد از این ناخوشنودی. ضمن اینکه چالش مزبور در زمان نگارش شمس‌التواریخ به اوج رسیده بود.

ویژگی دیگری که پیوند متن شمس‌التواریخ را با زمینه تاریخ‌نویسی قاجاریه نشان می‌دهد، لحن مؤلف در روایت تاریخ خلفای راشدین، امویان و عباسیان است. پیش از

این به زمینه تغییراتی که در ساختار روایت تاریخ اسلام در تواریخ عمومی دوره صفوی به بعد پدیدار گشت، کمابیش اشاره شد. مؤلف شمس‌التواریخ بر خلاف محمدرضی مستوفی تبریزی صاحب زینت‌التواریخ که اثر خویش را چندسالی پیشتر تألیف نموده بود و ترتیب رایج تاریخی در نقل تاریخ امامان پس از خلفای راشدین را در تعارض با مذهب عقل دیده، مخالفت جمهور مورخین را لازم شمرد^{۴۲}، به همان سیاق پیشین رفتار نموده و تاریخ خلفا و امامان را منطبق با ترتیب تاریخی روایت کرده است. اما لحنی که وی در روایت این بخش از تاریخ خود برگزیده است، حتی در آثار دوره متقدم صفوی، نظیر لب‌التواریخ، نسخ جهان آرا، تاریخ نگارستان و زبدة‌التواریخ کمال منجم نیز سابقه نداشت. اگر رواج قرائت عوامانه از این بخش از تاریخ اسلام در دوره متأخر صفوی را منشأ اصلی راهیابی این نوع بیان به متون تاریخی بعدی بدانیم، آن گاه رواج قابل ملاحظه آن در متون دوره آغازین قاجاریه توجیه پذیر است، کما این که نمود خفیف آن را در زبدة‌التواریخ محمدمحسن مستوفی نیز که متنی نسبتاً معتدل و محصول دوره افشاریه است می‌توان دید.^{۴۳} نویسندگان سیاق‌التواریخ و زینت‌التواریخ که هر دو متعلق به دوره فتح‌علی‌شاه هستند، آشکارا به همین شیوه عمل نموده‌اند. این در حالی است که متن دو تاریخ عمومی دیگر یعنی اکسیرالتواریخ و ناسخ‌التواریخ که تقریباً همزمان با شمس‌التواریخ تألیف شده‌اند^{۴۴} حاکی از بازگشت اعتدال به لحن این عرصه از تاریخ‌نویسی عمومی فارسی است. اگر قصد اعتضادالسلطنه تألیف تاریخ اسلام نبود و از این رو در حد اشاره و ضرورت به این بخش از تاریخ عمومی پرداخت،^{۴۵} اما قصد محمّد تقی خان مستوفی سپهرکار بزرگ‌تری بود که تاریخ اسلام در آن جایگاهی ویژه داشت. از این رو وی که در اندیشه ارائه روایتی محققانه و به دور از سوگیری مذهبی بود، تلاش نمود در این روایت بار دیگر منابع اصلی و دست اول را محور گزارش‌هایش قرار دهد و از هر گونه اهانت و افترا در گزارش خویش پرهیزد.^{۴۶}

مطلب نهایی که در ارزیابی شمس‌التواریخ شایسته تأمل می‌باشد - به ویژه از منظر رابطه‌ای که میان متن و زمینه شکل‌گیری آن وجود دارد - انعکاس افق و ژرفای نگرش عقلی نویسنده در متن آن است که اجازه می‌دهد تا اندازه‌ای به شرایط عمومی جامعه‌ای که مؤلف در آن می‌زیست، وقوف یابیم. کنت دوگوبینو که خود شاهد تألیف دو مورد از برجسته‌ترین آثار تاریخ‌نگارانه دوره قاجاریه یعنی ناسخ‌التواریخ و روضة‌الصفای

ناصری بود، ضمن ابراز شگفتی از حافظه بی نظیر، پشتکار و دانش فراوان مؤلفان آنها، بر فقدان نگاه انتقادی در نگارش این تاریخ‌ها تأکید نموده بود.^{۴۷} ابراهیم نژاد نیز در پژوهش اخیر خود در بررسی تاریخ‌نگاری دوره متقدم قاجاریه که از نظر وی تا اندازه‌ای قابل مقایسه با تاریخ‌نگاری اروپای قرون میانه است، دو ویژگی را که گویینو به آن اشاره نموده یعنی «پشتکار و برداشتی» و «فقدان نگرش انتقادی» مشخصه‌های اصلی تاریخ‌نگاری دوره نخست قاجار دانسته است.^{۴۸} اگرچه مقایسه متنی چون شمس‌التواریخ با روضه‌الصفای ناصری یا ناسخ‌التواریخ شاید گمراه‌کننده باشد، این واقعیت را که اثر عبدالوهاب قطره به هر حال جلوه‌ای از سیمای عمومی تاریخ‌نویسی این دوره است، نمی‌توان نادیده گرفت. گیب رونق تاریخ‌نویسی فارسی در دوره ترکان و مغولان را با افول نگاه انتقادی در تاریخ‌نویسی اسلامی هم‌زمان دیده و معتقد است، تواریخ عمومی پرشمار این دوره که عمدتاً تقلیدی از آثار اصیل عربی بودند، از نگرش انتقادی آن آثار بی‌بهره بودند.^{۴۹} وی از این منظر تنها بیهقی را سزاوار عنایتی خاص دیده است.^{۵۰} اگرچه به نظر نمی‌رسد بین فارسی‌نویسی و افول نگرش انتقادی - آن‌طور که گیب القا می‌کند - رابطه مستقیمی وجود داشته باشد، این که فاصله زیادی میان نگرش تاریخ‌نویسان پیشروی چون یعقوبی، معسودی، ابو علی مسکویه و البته فارسی‌نویسان متأخری چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله با تواریخ عمومی قاجاریه مشهود است، کاملاً پذیرفتنی است. این نکته نیز شایان ذکر است که نگرش یک تاریخ‌نویس پیوند مستقیمی با زمینه تاریخی - فرهنگی زمانه وی دارد. از این رو اگر بخش قابل توجهی از متن شمس‌التواریخ به ویژه بخش‌های نخستین آن برخلاف آثار تاریخ‌نویسان نامبرده فاقد نگرش خردمدار و انتقادی و یادآور همان داستان‌هایی است که به تعبیر نیک بیهقی «خواب آرد نادانان را چو شب بر ایشان خوانند»،^{۵۱} نه تنها ذهنیت مؤلف که شرایط و زمینه تاریخی شکل‌گیری متن نیز باید در ارتباط با نگرش حاکم بر آن مورد توجه قرار گیرد. تاریخ‌نویسی چون یعقوبی اگر به نقل تاریخ دیگر ملل و اقوام دست یازید، بیش از آن که تکیه بر ذهنیت محض نماید، مبنای روایت خویش را مشاهده و تعقل قرار داد. وی به سرزمین‌های زیادی سفر نموده و از جمله جغرافی‌دانان مسلمان برجسته بود. از این رو نگاه منتقدانه وی که از مشاهدات و خردباوریش مایه می‌گرفت، نمی‌توانست حکایات ناسازگار با عقل را به راحتی قبول نماید.^{۵۲} این مسکویه نیز که ترجیح داد افسانه‌ها و روایات مربوط به معجزات و کرامات

را از متن تاریخی خویش کنار گزارد، در وهله نخست فیلسوفی تربیت یافته در زمینه تاریخی - فرهنگی تمدن اسلامی قرن چهارم هجری بود. مسعودی، بیهقی و خواجه رشیدالدین را نیز البته با شرایطی متفاوت می توان در زمینه همسانی جای داد. از سوی دیگر تاریخ نویسان عمومی سده های متأخر، عمده تلاش خویش را در راستای ارائه روایاتی فراگیر از تاریخ به کار گرفتند و در این راه توجه چندانی به ارزیابی و بازجست داده های پرحجمی که تاریخ نویسان اولیه گرد آورده بودند، روا نداشتند. از این رو همان طور که گیب اشاره نموده، سودمندی این تواریخ - البته به عنوان مرجع - ناظر بر همان افزوده های جدید بود.^{۵۳}

افزون بر موارد یاد شده تحولاتی نیز که در سده های دهم تا سیزدهم هجری ابعاد مختلف حیات اجتماعی - فرهنگی ایرانیان را تحت تأثیر قرار داد و بر نگرش تاریخ نویسان نیز مؤثر افتاد از دیگر عوامل افول قابل ملاحظه محوریت نگاه منتقد و خردگرا در روایت تاریخی بود و نهایتاً نکته ای که به ویژه در مورد مؤلف شمس التواریخ باید مورد مذاقه قرار گیرد، رابطه ای است که به نظر می رسد میان سبک نثر و مضمون متن وجود داشته باشد. به عبارت روشن تر گاه معنی و مضمون متن قربانی آراستن صورت آن می شود و ظاهراً کمتر تاریخ نویسی چون بیهقی موفق شده است در عرصه تاریخ نویسی فارسی تلفیق درخشانی از زرفای معنا و آراستگی ادبی و اصالت متن به دست دهد. به نظر می رسد مؤلف شمس التواریخ نیز که در درجه نخست شاعر و ادیب بود به رغم تلاشش در پیروی از سبک بازگشت، در زمره تاریخ نویسانی است که به تعبیر کاهن تاریخ را شاخه ای از ادبیات پنداشته و متن را عرصه ای برای برنمودن هنر نثرپردازی و سخنوری خویش قلمداد کرده اند.^{۵۴} البته اگر عبدالوهاب قطره که پیش از آن که تاریخ نویس گردد، شاعر و ادب دانی مشهور بود، تاریخ نویسان مدعی چون لسان الملک سپهر نیز وضع چندان بهتری نداشتند. چنان که سپهر نیز دستکم در مجلدات آغازین اثر خویش افسانه های ملل را بی نیاز از آزمودن به سنجه عقل صرفاً در روایت فربه تری گرد آورد.

ب) شمس التواریخ و تاریخ نویسی عمومی قاجار

دوره قاجار در عرصه تاریخ نویسی فارسی به ویژه گونه عمومی آن شاهد تغییر و تحولات قابل توجه و بعضاً بنیادی بود. قطعاً ترسیم سیمایی جامع و رسا از روند این

دگرگونی‌ها منوط به انجام مطالعه‌ای همه‌جانبه است. با این حال از آن جا که اثر مورد بررسی ما در نیمه نخست همین دوره به نگارش درآمده است، تعیین جایگاه آن در عرصه این تحولات ضروری به نظر می‌رسد. دوره محمدشاه را شاید بتوان حلقه واسط نگارش سنت مدار غالب در دهه‌های آغازین دوره قاجار و نگاه رو به تحول تاریخ‌نویسی دهه‌های منتهی به انقلاب مشروطیت دانست؛ دگرگونی‌هایی که به انقلابی در نگارش سنتی تاریخ‌نویسی انجامید. نماینده بارز این جریان گذار را می‌توان ناسخ‌التواریخ دانست که در دو جلد نخست آن تلاش شده است تا دگرگونی‌های جدید در همان قالب ساختاری سنتی تاریخ‌نویسی، گنجانده شود. از جمله بارزترین جلوه‌های تغییرات نوین در تاریخ‌نویسی این دوره، گونه‌ای محوریت یافتن «ایران» و تلاش تاریخ‌نویسان در راستای ارائه روایتی از تاریخ بر مدار این مفهوم بود. در روایت جدید بخش مربوط به «ملوک عجم» که در ساختار روایی سنتی بخشی فرعی و خاطره‌وار در حاشیه تاریخ اسلام بود، همچون نقطه آغاز و بخش ضروری تاریخ ایران به رسمیت شناخته شد. در این راستا، محمدشاه جانشین خاقانی که خود را خلف شایسته و برحق پادشاهان کیانی می‌انگاشت، به اعتضادالسلطنه مأموریت داد تا «کتابی مشتمل بر احوال سلاطین زمان از کیامرث الی شاهنشه جهان [محمدشاه غازی]» تألیف کند.^{۵۵} در این روایت «سلاطین ذواقندار ایل جلیل قاجار» به عنوان «طبقه چهاردهم» پادشاهان ایران که نخستینشان کیومرث پیشدادی بود معرفی شدند و از آنجا که «مراد این رساله ذکر شهریاران ایران» بود، ذکر پیامبر (ص)، خلیفه نخست و امامان (ع) از آن حذف شده و به دیگران نیز به اعتبار اقتدار و حکمرانی که زمانی بر ایران داشته بودند اشاره گشته بود.^{۵۶} در روایت نامنسجم ناسخ‌التواریخ نیز «ایران» در کنار چین، شام، یمن، روم، ایتالیا، فرانسه، هندوستان، اسپانیول و دیگر ممالک قدیم و جدید هویتی متعین یافته و طبقات «ملوک عجم» به عنوان سلسله پادشاهان پیش از اسلام ایران محسوب شده بودند.^{۵۷}

در عین حال این تاریخ‌نویسان همچنان به شاکله کلی و زمانبندی سنتی گزارش تاریخ عمومی وفادار مانده و به رغم تأکیدی که بر جایگاه ایران داشتند، به حذف یا فروکاستن وزن بخش اسلامی تاریخ ایران در گزارش خود و تغییر اساسی زمانبندی تاریخی اقدام ننمودند؛ کاری که گروهی از تاریخ‌نویسان نسل بعد نظیر جلال‌الدین میرزا، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا اسماعیل تویسرکانی متأثر از تحولات

جدید و ظهور تجدّدگرایی و ملی‌گرایی به آن دست یازیدند.^{۵۸} تلاش اعتضادالسلطنه نیز در روایت خود، ارائه سیمایی از زنجیره تاریخی پادشاهان ایران و رسمیت بخشیدن به جایگاه سلاطین قاجار به عنوان طبقه چهاردهم پادشاهان کیانی و به عبارتی مشروعیت دادن به حکومت قاجار با ابزار روایت تاریخی بود. از این منظر محوریتی که ایران در گزارش وی یافته بود از جنس محوریت موجود در گزارش‌های تاریخ‌نویسان متجدّد نبود.

متأسفانه طرح بلندپروازانه لسان‌الملک در هیئت تمام و کمالش نقش نسبت تا بتوان درباره آن داوری درستی نمود. سیمای مجلّدات نخست، اشاره گویینو را مبنی بر این که لسان‌الملک بر آن بود تا «تألیفی حقیقتاً عظیم» از تاریخ جهانی را با فراهم آوردن تاریخ همه ملل در روایتی یکپارچه و تطبیقی ارائه نماید.^{۵۹} تأیید می‌کند. اما زمانی که وی این نظر را داد هنوز همان دو جلد نخست آماده شده بود^{۶۰} و بخش‌های بعدی که دربرگیرنده تاریخ قاجاریه، سیره پیامبر و خلفای راشدین و تاریخ امامان - تألیف عباسقلی و میرزاهدایت‌الله سپهر - می‌باشد، حاکی از ناکامی طرح آغازین است. به هر روی همان دو مجلد نخست نشان می‌دهد که اولاً لسان‌الملک منابع کاملاً جدیدی در اختیار داشته است که به این بخش از اثر وی سیمایی بدیع بخشیده است^{۶۱} و از جمله جلوه‌های آن اختصاص بخشهایی از کتاب به تاریخ‌شماری از کشورهای اروپایی و چین، هند، مصر و تونس است. دیگر آن که وی نیز از طرح زمانبندی متون نوزردستی آگاه بود، اما ترجیح داد این طرح را به عنوان «عقاید عجمان ایران زمین» و در کنار باورهای متقدّمان و حکمای هند و چین ذکر نماید و آن را در ساختار روایی اثر سترگ خویش دخالت ندهد.^{۶۲}

در مجموع می‌توان گفت که مؤلف ناسخ‌التواریخ در دو مجلد نخست، با گنجاندن تاریخ ممالک جدید در چهارچوب همان ساختار سنتی آن ساختار را فربه‌تر کرده است، چنان که در این گزارش تاریخ کشورهای جدیدی چون فرانسه، ایتالیا در کنار ملل قدیم نظیر بابل، آل یهود و مصر آمده است و کوروش و اخشوروش (خشیارشا) که در چهارچوب سنتی گزارش پادشاهان ایران جایی نداشته‌اند، پادشاهان بابل معرفی شده‌اند. در واقع به نظر می‌رسد که لسان‌الملک سپهر قصد داشته است طبری‌وار تمام روایات موجود از تاریخ ملل را در گزارش خویش بگنجانند.

اما متن شمس‌التواریخ اگرچه در زمانی نوشته شده که ساختار روایی و نگرش حاکم

بر تاریخ‌نویسی سنتی کم و بیش از تحولات جدید متأثر شده بود، نشانی از این دگرگونیها ندارد. در تألیف قطره نه ردپایی از ایران‌گرایی و تاریخ‌پردازی دیده می‌شود و نه ذکر درخور اعتنایی از ملل و دول جدید آمده است. در گزارش وی آغاز خلقت، آفرینش «جان بن جان» و آغاز تاریخ، هبوط «آدم در سراندیپ و حوا در جدّه» است (۵/۵ الف) و طبقات ملوک عجم حتی پس از تاریخ خلفا ذکر شده‌اند. هیچ تلاشی نیز برای نمایش زنجیره متصل پادشاهان ایران صورت نگرفته است و طبقات ایشان به شکلی منقطع و در کنار سلسله‌های محلی و غیرایرانی روایت شده است. در مورد کشورها و ملت‌های جدید نیز تنها در خاتمه دوم و در حد نام به ممالکی چون آلمانیه، رومیه کبری (۲۵۱/۴۹۵ ب) نمچه (۲۵۹/۵۰۹) و انگلیس (۲۶۳/۵۱۶ الف) آن هم از طریق منبع یا منابع تاریخ عثمانی که در اختیار مؤلف بوده، اشاره شده است. ذکر ملوک ختای از زمان نیکودر شاه تا انقراض دولت سودی سو، پادشاهان افرنج [که] دوفرقه‌اند یکی پاپان و یکی قیاصره و بطالسه در حد اشاره (۲۵۱/۴۹۵ ب) و آل عثمان تا سلطان مراد بن سلطان احمدخان با تفصیل بیشتری (۲۵۲/۴۹۶ الف) آمده است و در همین جا ناگهان روایت قطع شده است که ظاهراً مربوط به نقص نسخه است. اما همین بخش هم نشان می‌دهد که مؤلف کاملاً در چهارچوب ساختار روایی و نگرش سنتی رفتار نموده است. در واقع ظاهر امر حاکی از آن است که عبدالوهاب چهارمحالی بیش از آن که از تحولات زمانه خود اثر پذیرفته باشد، به سنت تاریخ‌نویسی قدیم دلبستگی داشته است.

نتیجه

تاریخ‌نویسی عمومی فارسی، جریانی بود ممتد که شاکله و مایه اصلی اش ریشه در ساختار روایی و نگرشی داشت که نخستین تاریخ‌نویسان عربی - اسلامی قرن سوم هجری پیشنهاد نموده بودند. این ساختار روایی که با ترجمه تاریخ طبری به زبان فارسی راه یافته بود در خلال سده‌های منتهی به نگارش شمس‌التواریخ از تحولات تاریخی تأثیر پذیرفت، لیکن کلیت آن حفظ شد. اواسط سده سیزدهم هجری یعنی زمانی که عبدالوهاب چهارمحالی اثرش را که تاریخی عمومی به سبک و سیاق سنتی بود نوشت، شاهد ظهور جلوه‌های تغییر در نگرش و ساختار حاکم بر تاریخ‌نویسی سنتی فارسی، به ویژه گونه عمومی آن بود. با این وجود این تغییرات در متن شمس‌التواریخ نمودی

نیافت. عبدالوهاب چهارمحالی نه به مانند تاریخ‌نویسان مطرحی چون محمدتقی خان سپهر و اعتضادالسلطنه در اندیشه پیشنهاد طرح جدیدی در ساختار روایی تاریخ‌نویسی عمومی بود و نه همچون رضاقلی خان هدایت قصد تعیین جایگاه قاجاران در چهارچوب ساختار سنتی را داشت. وی همچنین از ایران‌گرایی‌ای که در نامه خسروان جلوه نمود، تأثیری نپذیرفته بود. قطعاً اینکه وی برخلاف مؤلفان نامبرده کمتر در متن تحولات تاریخی زمانه‌اش حضور داشت و تعلق خاطر اصلی‌اش شعر و نثر فارسی سبک خراسانی بود، در این سنت‌گرایی بی‌تأثیر نبود. سیمای کلی اثر وی حاکی از آن است که صرفاً به دنبال ارائه روایتی از تاریخ بر مبنای همان ساختار دانشنامه‌واری بود که تاریخ‌نویسانی چون قاضی احمد غفاری آن را گسترش داده بودند. با این وجود، شاید بتوان شمس‌التواریخ را به عنوان نماینده بخشی از جریان تاریخ‌نویسی در دوره قاجار قلمداد نمود. اینکه آیا اثر عبدالوهاب قطره می‌تواند انعکاسی باشد از فضای فکری و اجتماعی اصفهان این زمان که به احتمال زیاد قطره تاریخش را در آن سامان نوشت، نیز پرسشی موجه می‌نماید که پاسخ به آن در گرو شناخت کافی از این فضا در دوره مزبور است. به هر روی شمس‌التواریخ چه به مثابه یک متن که بازخوردی از یک زمینه است و چه از نظر آگاهی‌های اندکی که پیش‌روی پژوهشگر تاریخ قاجار می‌نهد، تاریخی درخور اعتناست؛ ضمن این که ارزش ادبی آن نیز کم نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این مقاله با هدف دقت بیشتر هر دو شکل صفحه‌شماری رعایت شده است. در ارجاع‌های مربوط به متن نسخه مورد نظر چه در متن و چه در پی‌نوشت، رقم سمت راست ممیز مربوط به صفحه‌شماری مقدمه‌نویس و رقم سمت چپ مربوط به صفحه‌شماری خود نسخه بدون احتساب صفحات افزوده شده است.
۲. البته مؤلف شمس‌التواریخ در دیباچه اثرش اشاره خاصی به این شاهزاده نکرده است و صرفاً از اصرار و تشویق فردی که خود او را چنین معرفی می‌کند: «آفتاب فلک دانش را ضوء و ماه سپهر بینش را پرتو، طفل سخن را دایه و عروس نظم را پیرایه و بازرگان نثر را مایه، حاوی مجموع علوم و بانی تمام خطوط و رقوم، عطارد فطرت مشتری طینت شهبسوار میدان فصاحت و نامدار عرصه بلاغت [خواننده نشد] اعظم و فیلسوف معظم حضرت ضیاء ایده اله تعالی» سخن می‌گوید. آشکار است که منظور از این «حضرت ضیاء»

ضیاء السلطنه مشهور، خواهر بطنی و هنرمند محمود میرزا نیست و مراد وی در این خطاب باید «ملا محمد حسین ضیاء اصفهانی» از شاعران نه چندان نامور هم‌روزگارش بوده باشد که در تذکرهٔ مدایح معتمدیه، چنین معرفی شده است: «باطنش چون ظاهرش مصفاً، صاحب اخلاق حمیده و احوال پسندیده، نامش ملا محمد حسین و در طرز تغزل و مدح معزی را ثانی اثین، از فضلاء زادگان اصفهان و از نشو و نما یافتگان آن سامان است... در علوم باطن و ظاهر فضلا را محسود اصاغر و اکابر و در فن رسایل و دفاتر پیش فرد اوایل و اواخر عروس صفحه از نگارش هفت قلمش هر هفت پرده مشاطه خامه‌اش جمال صحایف را غیرت هشت بهشت کرده، طبیعی مطبوع و رسمی مرغوب و شعری بانظم و نثر باسلوب دارد و نیز در علم سیاق شهره آفاق و در فن نجوم طاق است در انواع سخن قادر و در اجناس هنر ماهر...» میرزا محمدعلی بهار؛ تذکره مدایح معتمدیه، نسخه خطی شماره ۹-ب، کتابخانه ادبیات دانشگاه تهران، ذیل «ضیاء».

۳. محمود میرزا قاجار، ج ۲، ص ۴۴۴.

۴. همان، صص ۴۴۴-۴۴۵.

۵. با توجه به این که حکومت محمود میرزا در فاصله سال‌های ۱۲۲۹ و ۱۲۴۱ ه. ق در نهاوند بوده است، احتمالاً قطره در سال‌های آخر این دوره به محفل مقربان شاهزاده پیوسته است. در مورد محمود میرزا بنگرید به: بامداد، ج ۴، صص ۵۱-۵۳.

۶. گروسی، ص ۶۰۳.

۷. دنبلی (مفتون)، ج ۱، ص ۲۴۴.

۸. نواب شیرازی، ص ۶۱۴.

۹. هدایت، بخش دوم از ج ۲، صص ۱۲۹۱-۱۲۹۶.

۱۰. بهار، ذیل «قطره».

۱۱. دانش‌پژوه در معرفی نسخه اشارهٔ نگارنده به بازگشت منوچهرخان به سپاهان در تاریخ ۲۰ رجب ۱۲۵۹ را مورد تأکید قرار داده است نک: دانش‌پژوه، ص ۱۰۰.

۱۲. بهار، ذیل «دریا».

۱۳. آقابزرگ الطهرانی، ج ۹، صص ۳۲۵، ۵۸۸، ۸۸۶.

۱۴. سید احمد دیوان بیگی شیرازی، ج ۲، ص ۱۴۳۴.

۱۵. احتمالاً دانش‌پژوه نیز بر مبنای تاریخ تألیف مجمع‌الفصحا و گزارش الذریعه این تاریخ را عنوان نموده است. حال آن که رضاقلی خان هدایت خود گزارش سینه‌المحمود و انجمن خاقان را مبنای نقل خویش قرار داده است. نک. هدایت، ص ۱۲۹۲.

۱۶. برگل، بخش دوم، صص ۶۷۷-۶۷۸.

۱۷. در یادداشتی نیز که اخیراً به ابتدای نسخه افزوده شده و به معرفی مؤلف و ذکر اهتیت شمس‌التواریخ پرداخته است تاریخ وفات مؤلف زمانی بین سال ۱۲۶۰ ه. ق سال تألیف نسخه و ۱۲۶۴ ه. ق یعنی سال وفات محمدشاه حدس زده شده است.

۱۸. برای نمونه بنگرید به متن فرمان محمدشاه مبنی به مناسبت تغییر «لباس نظام» در: اعتضادالسلطنه، صص ۴۹۹-۵۰۰.

۱۹. بنگرید به: زرگری نژاد، صص ۲۰۱-۲۳۶.

۲۰. ذکر چند نمونه از اثر وی در اینجا مناسب می‌نماید. در ذکر قابوس و شمشیر می‌نویسد: «با آنهمه فضل و کمال که قابوس را بود بی‌باک و خونریز بود و در خونریزی بی‌پرهیز، [پس] مجتده و قواد لشکر از او اعراض نمودند [و] منوچهر پسرش را که والی طبرستان بود طلبیدند... آثار جتات و مبرّات او در جرجان از مساجد و مدارس و خوانق و قناطر و عرايط و دارالشفاء از حیز احصا بیرون است، حال هم که جرجان خراب است گنبد قابوس بر آثار او دلیل و برهان است» (۱۱۵/۲۲۲ الف). در ذکر امیر خسرو چلاوی نویسد: «امیر خسروین اردشیر امساکي به حد افراط داشت، خزاین را از امساک انباشت، دیناری در دست کسی نگذاشت، دیدهای خون او را چون نانش ندید و دهانی نمک مانده او را نجشید، خودش هم مانده را جز در خواب ندید» (۱۴۴/۲۷۸ الف). «سلطان محمود به عزم استیصال و قلع و قمع ماده خلاف خلف دیوانه با خویش و بیگانه روی بدان سامان نهاد، با فیلان کوه پیکر و شیران لشکر صلاي رفتن در داد خلف در قلعه طاق که در رضانت طاق در آفاق و در حصانت حصین تراز بن نیلی رواق بود متحصّن گردید. در همان روز ورود سلطان به موجب فرمان لشکریان درختان را بریده خندق انباشتند. خیول و فیول چون اجل عجول روی به قلعه نهاده هزار و دو یستون بیستون بر فراز چهار ستون و بر فراز هر بیستون دو سیمین ستون و بر هر سیمین ستون اژدهایی بیجان در یکدم گرد حصار طاق را بر طاق این نه رواق رساندند و نطق هدم طاق را بر میان بستند» (۱۲۱/۲۳۵ ب).

۲۱. ملک الشعرا بهار، ج ۳، صص ۳۵۰-۳۵۱.

۲۲. علاوه بر مواردی که تا به حال ذکر شد، منابع دیگری که مؤلف شمس‌الذواریخ در متن اثر خویش به آنها اشاره نموده است، عبارتند از: آداب العرب و الفرس مسکویه (۲۷/۴۸ الف)، کتاب معرّین هشام بن اسماعیل (۲۸/۵۰ الف)، نظام‌الذواریخ (۳۱/۵۶ الف)، تجارب الامم (۱۰۹/۲۱۰ الف)، نفایس الفنون محمّد بن محمود عجلی (۱۰۹/۲۱۰ الف [الکامل] ابن اثیر (۱۲۰/۲۳۳ ب)، ترجمه تاریخ یمنی (۱۲۱/۲۳۵ ب)، تاریخ نگارستان (۱۳۴/۲۵۹ ب)، جامع [الذواریخ] رشیدی (۱۵۷/۳۰۵ ب، ۱۶۴/۳۰۸ الف)، شرح مطالع قطب‌الدین رازی و مراثی عضد‌الدین ایجی (۱۶۷/۳۲۵ ب)، ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی (۱۸۴/۳۵۸ الف)، تاریخ و صاف (۳۶۸/۱۸۵ ب)، عالم آرای عباسی (۱۹۳/۳۷۴ الف، ۲۰۲/۳۹۵ ب)، صنوة الصفا (۲۰۲/۳۹۵ ب)، احسن‌الذواریخ روملو (۲۰۹/۴۰۹ الف)، تاریخ [گیتی‌گشای] میرزا [محمد] صادق منشی (۲۴۱/۴۷۳ ب) و سرانجام تاریخ [جهان‌آرای] میرزا محمد صادق مروزی (۲۴۷/۴۸۷ ب).

23. Gibb, p. 109.

۲۴. اصولاً بررسی تاریخ‌نویسی فارسی، به ویژه گونه‌عمومی آن به صورت مستقل و بدون در نظر گرفتن خاستگاه آغازین آن یعنی تاریخ‌نویسی اسلامی-عربی که در حوزه عراق و ایران نضج گرفت و توسعه یافت، میسر نیست. همان‌طور که التون دانیل اشاره نموده است در فاصله هجوم اعراب تا ایلغار مغول، حیطه جغرافیایی که «ایران» نام گرفته است، به لحاظ سیاسی بخشی از یک قلمرو سیاسی گسترده‌تر (خلافت) و یا به صورت حکومت‌های محلی پراکنده بود. از این رو گرایش غالب تواریخ عمومی این دوره آن بود که تاریخ این محدوده را به عنوان جزئی از پیکره قلمرو خلافت ذکر نمایند. بنگرید به: Daniel, Vol. 12 p. 330؛ یا بن حال همان‌طور که اشاره شد، تاریخ‌نویسان ایرانی مسلمان از همان

روزهای نخست به جدّ کوشیدند تا میراث تاریخی سرزمین خویش را در این قالب کلی جای دهند. در این زمینه تلاش ایشان در جهت انطباق روایات عبری-اسلامی از تاریخ جهان که با خلقت جان بن جان و هبوط آدم آغاز می‌گشت با روایت «تاریخ ملی ایران»-اصطلاحی که یارشاطر به کار گرفته است- که نخستین انسان را کیومرث و نقطه آغاز تاریخ را پادشاهی وی قرار داده بود، به ویژه درخور توجه است. در این زمینه بنگرید به: توکلی طرقي، صص ۵۹۳-۵۹۴. و نیز: Tavakoli-Targhi, pp. 149-162. در مورد سرچشمه‌های تاریخ‌نویسی عمومی اسلامی و شکل‌گیری ساختار روایی آن از جمله بنگرید به: Cahen, pp. 134-150; Gibb, pp. 108-119.

25. Meisami, pp. 23-37. Daniel, p. 285-286. Idem, *Historiography*, p. 339.

• 26. Cahen, p. 161.

27. Melville, "Historiography IV, Mongol Period". Vol. 12. p. 348.

۲۸. از جمله وفادارترین تاریخ‌نویسان بعدی به سبک جامع‌التواریخ می‌توان به فخرالدین بناکتی و حمدالله مستوفی قزوینی اشاره نمود. به خصوص تاریخ بناکتی را شاید بتوان روایت فشرده‌تری از جامع‌التواریخ رشیدی قلمداد نمود. در این زمینه بنگرید به: بناکتی، تاریخ بناکتی، روضه اولی الباب فی معرفة التواریخ و الانساب، چاپ دکتر جعفر شعار، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ و نیز Gibb, p. 131. ۲۹. بیضاوی، قاضی ناصرالدین بن عبدالله بن عمر؛ نظام‌التواریخ، چاپ بهمن کریمی، تهران، کتابخانه علمی بی‌تا. برای یک بررسی و نسخه‌شناسی مفصل از نظام‌التواریخ نک به:

Charles Melvill, "From Adam to Abaqā; Qadī Baidāwī Rearrangement of History (Part I), *Studia Iranica* 30/1 (2001). pp. 67-76. Idem; "From Adam to Abaqā: QādīBaidāwī's Rearrangement of History (Part II), *Studia Iranica* 36/1 (2007), pp. 7-64.

هم‌چنین ترجمه این اثر با مشخصات ذیل به چاپ رسیده است: ملویل، چارلز، «از آدم تا آباقا (برقراری ترتیب تازه در تاریخ توسط قاضی بیضاوی)»، ترجمه محمدرضا طهماسبی، ضمیمه فصلنامه آینه میراث، دوره جدید، سال ششم، ضمیمه شماره ۱۴، ۱۳۸۷.

۳۰. در حالی که گیب از هردو اصطلاح «مکتب مغول» و «مکتب هرات» استفاده نموده است، وود در مقاله خود از هیچ یک از این موارد استفاده ننموده و ژوپه نیز اصطلاح «مکتب خراسان» را مناسب تر دیده است: Gibb, pp. 131-132; Woods, pp. 81; Szuppe, Vol. 12. p. 356.

۳۱. در مورد اهمیت روضه‌الصفا میرخواند بنگرید به:

Sholeh A. Qurinn; "The Timurid Historiographical Legacy: A Comparative Study of Persianate Historical Writing" in. A. J. Newman (ed.) *Society and Culture in Early Modern Middle East*, Studies on Iran in the Safavid Period (Leiden & Boston: Brill 2003) pp. 19-31. Idem, *Historical Writing During The Reign of Shah ^cAbbas*, Ideology, Imitation and Legitimacy in Safavid Chronicles, (Salt Lake City 2000) pp. 33-42, Szuppe, "Historiography V. Timurid Period", p. 358.

۳۲. بناکتی، صص ۹۵-۱۱۵، حمدالله بن ابی بکر احمد بن نصر مستوفی قزوینی، صص ۱۹۲-۲۰۷.

۳۳. محمد بن خاوندشاه بن محمود میرخواند؛ روضة الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء، ج ۲ بخش دوم، صص ۱۸۵۵-۲۰۵۵، ج ۳، بخش نخست، صص ۲۰۵۷-۲۱۲۶. غیاث الدین بن همام الدین حسینی خواندمیر، حیب السیر فی اخبار افراد البشر، ج ۲، جزء یکم، صص ۲-۱۱۳.

۳۴. کمال منجم یزدی، صص ۱۳-۱۷.

۳۵. یحیی بن عبداللطیف قزوینی، صص ۳-۷.

۳۶. قاضی احمد غفاری کاشانی، تاریخ نگارستان، صص ۱۰-۱۵.

۳۷. قاضی احمد غفاری کاشانی، تاریخ جهان آرا، آیت اول.

۳۸. خواندمیر، حیب السیر، ج ۲، صص ۶، ۷، ۵۳، ۱۰۲.

۳۹. این بخش از اثر محمد محسن مستوفی با این مشخصات به چاپ رسیده است: مستوفی، محمد محسن، زبدة التواریخ، چاپ بهروز گودرزی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۷۵.

40. Waldman, p. 13.

۴۱. نک: محمد هاشم آصف، صص ۹۸، ۱۴۳.

۴۲. مستوفی تبریزی در توجیه این ضرورت می نویسد: «بر ناظران... پوشیده مباد که نگارندگان عرایس تواریخ عهود سابقه و مشاطگان رخسار شاهدان جراید ایام ماضیه بعد از ایراد مآثر انبیاء عظام و حضرت خیر الانام صلوات اله الملک العلام در کتب و مؤلفات خویش ذکر احوال سراسر نکال قایدان اهل ضلال و ضلام خلفای ثلاثه لعنهم اله الی یوم القیام را از بیان مفاخر و مناقب اسداله الغالب علی بن ابی طالب و اولاد کرام و احفاد عالی مقام انحضرت علیه السلام که هریک اشعه افتاب کرامتند و برجیس اوج هدایت... مقدم داشته [اند].. راقم حروف این معنی را نزدیک خود باطل و در مذهب عقل از شرایط جواز عاطل دانست که ایشان را با خلوت نشینان عالم قدس و ساکنان غرف انس مجاورت و مجالست دهد یا عالمی را که دانش به نور علم و وفور دانش آراست با جاهلی که در تپه نادانی و مطموره جهل و سرگردانی و تحیر است در یک مسلک کشد... لاجرم مخالفت جمهور مورخین را لازم شمرد [و] مناسب این سیاق آمد که مآثر خلفای ثلاثه را بعد از ذکر احوال سلاطین عجم که هر یک را خاک قدم با روی ایشان شرف دارد ایراد و مناقب و اوصاف حضرات ائمه انام علیهم السلام را در تلو احوال سعادت امتثال سرور انبیا صلی اله علیه و اله مناسب دید...» (محمد رضی مستوفی، ج ۲، گ ۴۷ الف).

۴۳. بنگرید به: مستوفی، محمد محسن، زبدة التواریخ، ن.خ. شماره ۹۱- ب کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، گگ ۶۹ الف، ۷۰ الف و ب، ۷۶ ب.

۴۴. محمد تقی خان سپهر و علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه تألیف آثار خود را به ترتیب در سالهای ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ ه. ق آغاز نموده بودند.

۴۵. علیقلی میرزا، اعتضاد السلطنه، اکسیر التواریخ (جلد اول)، ن.خ. شماره ۱۲۳۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، گ ۱۲۳ الف و ب. مقایسه شود با گزارش سیاق التواریخ، گ ۱۵ الف.

۴۶. محمد تقی بن محمد علی سپهر، صص ۴۴۷-۴۵۳. نیز بنگرید به: روحبخشان، صص ۳۷۲-۳۸۱.

47. Joseph Arthur de Gobineau, pp. 208-209.

48. Ebrahimnejad, p. 54.

49. Gibb; Tarikh, pp. 124, 130-131.

50. Ibid; p. 124.

۵۱. بیهقی، ص ۱۰۲۰.

۵۲. برای نمونه یعقوبی در باره باورهای ایرانیان می‌نویسد: «پارسیان برای پادشاهان خود چیزهای بسیاری ادعا می‌کنند که قابل قبول نیست، از قبیل فزونی در خلقت تا آنجا که برای یک نفر چندین دهان و چندین چشم و برای دیگری صورتی از مس و بر شانه دیگری دو مار که مفرس مردان خوراک آنها است، باشد و همچنین زیادی عمر و دفع مرگ از مردم و مانند اینها از اموری که عقل آن را نمی‌پذیرد و در شمار بازیها و یاوه‌گویی‌های بی‌حقیقت قرار می‌دهد.» یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۳. در مورد تاریخ یعقوبی همچنین بنگرید به: Daniel, *Historiography*, p. 335. Cahen; *L'historiographie*, p. 147.

53. Gibb, Tarikh, p. 131.

54. Cahen, *L'historiographie*, p. 158.

۵۵. اعتضادالسلطنه، ج ۱، گ ۲الف.

۵۶. همان، گگ ۲۳الف و ۲۴ب.

۵۷. البته همانطور که توکلی طرقي نیز اشاره نموده است، سابقه این تعیین هویتی به دوره‌های پیش از قاجاریه بازمی‌گشت و به ویژه در متون تاریخ‌نویسی دوره زندگی جلوه گر شده بود. آنچه در اینجا مورد تأکید است، ظهور هویتی مستقل برای ایران در کنار دیگر کشورها در گزارش عمومی تاریخ است. جالب این که در گزارش سپهر: کوروش، داریوش، اخشوروش و داریوش دوم در کنار سناسرب، اسرهدان، نبیندس و دیگر شاهان کلدانی و آشوری به عنوان پادشاهان بابل معرفی شده و هنوز به عرصه تاریخ ایران راه نیافته‌اند. توکلی طرقي، صص ۵۸۵-۵۸۷.

۵۸. بنگرید به: جلال‌الدین میرزا، بخش یکم، داستان پادشاهان ایران از آغاز آبادیان تا انجام ساسانیان، میرزا آقاخان کرمانی، آینه سکندری، تصحیح میرزا جهانگیرخان شیرازی (چاپ زین العابدین مترجم الملک، شعبان ۱۳۲۴ / اکتبر ۱۹۰۶)، جلد اول: از زمان ماقبل تاریخ تا رحلت حضرت ختمی مرتبت، میرزا اسماعیل خان تویسرکانی مهرخوان، فرازستان، بمبئی: چاپ عکسی ۱۸۹۴. و نیز: عباس امانت، «پورخاقان و اندیشه بازیابی تاریخ ملی ایران: جلال‌الدین میرزا و نامه خسروان»، ایران‌نامه، سال هفدهم: صص ۵-۵۴، توکلی طرقي، تاریخ‌پردازی، صص ۵۸۳-۶۲۸ و نیز:

Mohamad Tavakoli-Targhi' *Refashioning Iran: Orientalism, Occidentalism and Historiography* (London: I. B. Turis 2001) pp. 77-104; Idem, *Contested Contested Memories*, pp. 162-175.

البته همان طور که امانت هم اشاره کرده و سیمای کلی منابع تاریخ‌نویسی این دوره نیز مؤید آن است، چنین تحولات بنیادی در ساختار روایی و گزارش تاریخ که توکلی تأکید زیادی بر آن دارد، محدود به همین شمار اندک تاریخ‌نویسان تجددگرا باقی ماند و اگرچه نقش زیادی در فراهم نمودن بازپردازی گزارش تاریخ در دوره‌های بعد از مشروطه خصوصاً دوره پهلوی داشت، اما بر شاکله غالب روایت تاریخ

در دوره قاجار که نسخ التواریخ، روضة الصنای ناصری و تاریخ منتظم ناصری نمایندگان اصلی آن بودند تأثیری نداشت. در مورد امانت بنگرید به: امانت، پورخاقان، ص ۱۶ و نیز:

A. Amanat, "Historiography VIII. Qajar Period", *Encyclopedia Iranica*. Vol.12, pp. 369-377.

59. Gobineau; *Trois ens*, tome II, p. 208.

60. Ibid.

۶۱. سپهر، ج ۱ (هبوط آدم)، ص ۶.

۶۲. همان، صص ۴-۸.

منابع

آقابزرگ الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، جلد نهم، تهران، چاپخانه مجلس ۱۳۳۲ش/ ۱۳۷۳ق.

بامداد، مهدی، تاریخ رجال ایران قرون ۱۶، ۱۴، ۱۳، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۷، جلد چهارم.

برگل، یو.ا.، ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، بخش دوم، ترجمه یحیی آرین پور، سیروس ایزدی و کریم کشاورز و تحریر احمد منزوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.

بسمل، حاج علی اکبرنواب شیرازی، تذکره دلگشا، منصور رستگار فسایی، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۱.

بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود بن محمد بن محمد بن داود، تاریخ بناکتی، روضه اولی الباب فی معرفة التواریخ و الانساب، چاپ دکتر جعفر شعار، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.

بهار، میرزا محمدعلی، تذکره مدایح معتمدیه، نسخه خطی شماره ۹-ب، کتابخانه ادبیات دانشگاه تهران.

بیضاوی، قاضی ناصرالدین بن عبدالله بن عمر، نظام التواریخ، چاپ بهمن کریمی، تهران، کتابخانه علمی بی تا.

بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، جلد دوم، براساس نسخه های دکتر فیاض، ادیب پیشاوری و غنی-فیاض و با مقدمه و تعلیقات منوچهر دانش پژوه، تهران، هیرمند، ۱۳۸۰، جلد دوم.

توگلی طرقي، محمد، «تاریخ پردازی و ایران آرایي: بازسازی هویت ایرانی در گزارش تاریخ»، ایران نامه، سال دوازدهم.

- _____، «تاریخ پردازی و ایران آرایسی: بازسازی هویت ایرانی در گزارش تاریخ»، ایران نامه، سال دوازدهم، صص ۵۹۳-۵۹۴.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی، حیب‌السیر فی اخبار افراد البشر، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابفروشی خیام ۱۳۶۲.
- دانش پژوه، محمد تقی، «فهرست نسخه‌های خطی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران»، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات، سال هشتم، شماره ۱، مهر ۱۳۳۹.
- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، حدیقه الشعراء، جلد دوم، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران، بی‌نا ۱۳۶۵.
- رستم الحکما، محمد هاشم آصف، رستم‌التواریخ، چاپ محمد مشیری، تهران، شرکت سهامی انتشارات کتاب‌های جیبی، ۲۵۳۷.
- روحبخشان، ع. «ناسخ‌التواریخ، تاریخ خلفا و اصحاب»، آینه میراث، پیاپی ۳۲، بهار ۱۳۸۵.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین، «خاوری شیرازی و تثبیت مکتب تاریخ نویسی استرآبادی»، مجله تخصصی گروه تاریخ دانشگاه تهران، شماره یکم، سال دوم، ۱۳۸۰.
- سپهر، محمد تقی بن محمد علی، ناسخ‌التواریخ (تاریخ خلفا و اصحاب، خلافت عمر)، جمشید کیان‌فر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.
- عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، نگارستان دارا، جلد اول، چاپ ع. خیامپور، تبریز، بی‌نا، ۱۳۴۲.
- علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، اکسیر التواریخ (جلد اول) ن.خ. شماره ۱۲۳۸ سنا، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، گ ۲۳ الف و ب.
- _____، اکسیرالتواریخ، چاپ جمشید کیان‌فر، تهران، ویسمن ۱۳۷۰.
- قاضی احمد غفاری کاشانی، تاریخ جهان آرا، چاپ حسن نراقی، تهران، کتابفروشی حافظ ۱۳۴۳.
- _____، تاریخ نگارستان، چاپ مرتضی مدرس گیلانی، تهران، چاپ فرهنگ، ۱۴۰۴ ه.ق.
- گروسی، فاضل خان، تذکره انجمن خاقان، چاپ توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۷۶.
- محمد رضی مستوفی، زینت‌التواریخ، ن.خ. شماره ۳۴۷ فیروز (مجلد دوم) مجلس شورای اسلامی، گ ۴۷ الف.
- محمد محسن مستوفی، زبدة‌التواریخ، چاپ بهروز گودرزی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۷۵.
- محمود میرزا قاجار، سفینه‌المحمود، جلد دوم، چاپ دکتر خیام‌پور، تبریز، چاپخانه شفق، ۱۳۴۶.

مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر احمد بن نصر، تاریخ گزیده، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.

مستوفی، محمد محسن، زبدة التواریخ، ن.خ. شماره ۹۱- ب کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، گگ ۶۹ الف، ۷۰ الف و ب، ۷۶ ب.

ملک الشعرا بهار، محمد تقی، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، جلد دوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۰.

منجم یزدی، کمال، زبدة التواریخ، ن.خ. شماره ۶۵۰۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، صفحه گذاری نسخه.

میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود، روضة الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، جمشید کیان فر، تهران، اساطیر ۱۳۸۰.

هدایت، رضاقلی خان، مجمع الفصحا، بخش دوم از جلد دوم، چاپ مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر ۱۳۸۲.

یحیی بن عبداللطیف قزوینی، لب التواریخ، تهران، انتشارات مؤسسه خاور ۱۳۱۴.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران: علمی و فرهنگی) جلد یکم، ص ۱۹۳، ۱۳۶۲.

Daniel, Elton L. "Historiography III, Early Islamic Period", *Encyclopedia Iranica*. Vol.

Daniel, Elton L. *Manuscripts and Editions of Bal'amī's Tarjomah-i târîkh-i Journal of Royal Asiatic Society*, 1990.

Ebrahimnejad, H; *Puovoir et succession en iran, Le premier qâjâr 1726-1834, Moyen Orient & Ocean Indian* xvi^e -xix^{es}. 12, 1999.

Gibb, H.A.R. "Tarikh" in. Stanford J. Shaw & William R. Polk, (ed.) *Studies on the Civilization of Islam*, Princeton University Press 1982.

Gibb; Tarikh.

John E. Woods: "The Rise of Tîmurîd Historiography", *Journal of Near Eastern Studies* 46/2 (1987) pp. 81. Maria Szuppe, "Historiography V. Timurid Period" *Encyclopedia Iranica*, Vol. 12. p. 356.

Joseph Arthur de Gobineau; *Trois ans en Asie, (de 1855 a 1858) tome II*, éd. B. Grasset (Paris: Grasset, 1922.

Manuscripts and Editions of Bal'amī's Tarjomah-i târîkh-i Journal of Royal Asiatic Society, 1990, p. 285-286. Idem, *Historiography*, p. 339.

- Meisami, Julie S. *Persian Historiography to the End of the Twelfth Century* (Edinburgh: Edinburgh University Press 1999) pp. 23-37.
- Melville, Charles; "Historiography IV, Mongol Period" *Encyclopedia Iranica*. Vol. 12.
- Mohamad Tavakoli-Targhi; "Contested Memories: Narrative Structures and Allegorical Meanings of Iran's PreIslamic History", *Iranian Studies* 29/1-2, 1996, pp. 149-162.
- Tavakoli-Targhi, Mohamad, "Contested Memories: Narrative Structures and Allegorical Meanings of Iran's PreIslamic History", *Iranian Studies* 29/1-2, 1996.
- Waldman, Marilyn R. *Toward a Theory of Historical Narrative, A Case Study in Perso-Islamicate Historiography*, Columbus: Ohio State University Press 1980.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی